

## جوانان، فوتبال و حکومت ملایان

در ماه گذشته، برگزاری مسابقات فوتبال زمینه و یا بهانه بروز حرکات و تظاهراتی در تهران و شهرستانها شده که از لحاظ شدت و گستردگی ابعاد آنها، کم سابقه بوده است. این مسابقات، در چارچوب بازیهای مقدماتی، جهت انتخاب تیمهای برتر، برای شرکت در "جام جهانی" فوتبال (در سال آینده میلادی)، در ژانپن و کره) انجام میگیرد. صعود تیم ملی فوتبال ایران در گروه مربوطه، و افزایش بخت آن برای حضور در جام جهانی، در ماههای اخیر، حساسیت و اهمیت مسابقات بعدی این تیم را، در میان انبوه علاقمندان فوتبال و خاصه جوانان، دو چندان کرد.

بقیه در صفحه ۷

## بستن دهنهای، راه خیابانها را می‌گشاید

صفحة ۶

محمد اعظمی

## ۳۷۰ پناهجو غرق شدند



اندوه و درد برای آرزوهای پرباد رفته و سراب ناپدید شده؛ ماتم برای آنها که از دست رفته‌اند. جان به دربردگان حادثه غرق کشته در کمب پناهجویان عراقی در اندونزی

صفحة ۱۸

## ● "آزادی بادوام" با ابزار غیردموکراتیک ناممکن است!

هدف واقعی بمباران مناطق مسکونی و نظامی افغانستان چیست؟ آیا هدف دستگیری متهم اصلی عملیات تروریستی در آمریکا و اطمینان بخشی به افکار عمومی این کشور میباشد؟ آیا آنطور که مقامات آمریکایی بر این عملیات نام گذاشته‌اند، قرار است با سرنگونی رژیم طالبان "آزادی با دوام" بر ویرانه‌های جنگ و آوارگی میلیونها انسان، مستقر گردد؟

صفحة ۱۴

## ● جنگ جهالتها

صفحة ۱۵

ادوارد سعید

## ● راه حل تازه آمریکا برای مسئله فلسطین

صفحة ۱۷

ماجد الکیالی

# آزادی

ارگان مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران  
شماره ۹۱ سال هشتم آبان ۱۳۸۰

## اوج گیری جنبش جوانان در ایران



در طول ماه گذشته بدنبال برگزاری مسابقات فوتبال تیم ملی ایران، جوانان برای شادمانی یا برای اعتراض به باخت تیم ملی به خیابانها ریختند و هریار نیز با ممانعت نیروهای انتظامی روپرتو شده و با آنها درگیر شدند. این درگیریها، که بتدریج شدت و حدت بیشتری یافت و بیش از هزار تن در جریان آن دستگیر شدند، انکاس وسیعی در اخبار ایران و جهان یافت. پس از حادث ۱۸ تیر سال ۱۳۷۸، حکومت و بویژه جناح خامنه‌ای بسیار کوشیدند تا با تشديد خفقان، بستن روزنامه‌ها، زندانی کردن بسیاری از روزنامه نگاران و نویسندهای مخالفین سیاسی، تشديد سرکوب در دانشگاهها و دستگیری و زندانی کردن فعالین دانشجویی، فضای رعب و وحشت را بر سراسر ایران گستردند و امکان بروز چنین حادثی را که مستقیماً پایه‌های قدرت جمهوری اسلامی را هدف قرار میدهد، جلوگیری کنند.

بقیه در صفحه ۲

## تذکر قانون اساسی به رئیس قوه قضائیه، گرهی از کار "اصلاحات" نخواهد گشود

رضا اکرمی

● هرگاه بپذیریم که تداوم خفقان، ارعاب و سرکوب مردم و ممانعت از شکل‌گیری اجتماعات و تشكلات صنفی، سیاسی و یا فرهنگی مستقل آنها بطور عمدی توسط جناح خود را انتخابات سالهای اخیر، جامعه روحانیت مبارزه هیئت مؤتلفه، گروهها و باندهای همسو با این محاذل و تحت حمایت بیچون و چرای رهبر رژیم، علی خامنه‌ای صورت گرفته است، باید به روشنی گفت که مسئولیت سیاسی، حقوقی و حتی اخلاقی بیدفاع مانن مردم و بازداشت شدگان نامبرده قبل از هر چیز به عهده مسئولین "جهه دوم خرداد" و شخص رئیس جمهور خواهد بود.

بقیه در صفحه ۳

## دیدگاهها

□ پس از ۲۲ سال، شبح گروگانگیری همچنان بر آسمان تهران پراواز می‌کند!

صفحة ۹

□ جبهه براندازی و وظایف کمونیستها

صفحة ۱۰

ناهید

□ اتهام و افتراء یا انتقاد؟

صفحة ۱۲

ن. ق.

حکومتیان خواهد انجامید. جوانان امروز نزدیک به نیمی از جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند. این نیرو نگاه به آینده دارد و در جستجوی ساختن آن است. حکومت اسلامی ایران اما آینده روشنی را برای جوانان تدارک ندیده است. آینده ای که قشر عظیم جوانان ایران با آن روبرو ندیگر جز بیکاری، فلاکت اقتصادی، بی حقوقی، ارتتعاج فرهنگی و استبداد مذهبی نیست. امروز بزرگترین نیروی معتبر این حکومت جوانانی هستند که در این حکومت به دنیا آمده و در این رژیم بزرگ شده‌اند. این نیرو بتدریج وارد صحنه اجتماعی ایران می‌شود و بسیار طبیعی است که در نفی چشم انداز تیره و تاری که حکومت اسلامی برای وی برپا کرده است و برای بدست آوردن خواسته‌ای خود به مقابله بrixیزد. این نیروی عظیم جوان میخواهد تا سرنوشت آینده خود را خود به دست گیرد.

کوشش هر دو جناح در محدود کردن تظاهرات جوانان به حرکتهای محدود برای فوتیال یا اراذل و اوپاش نامیدن مردم، تغییری در نتیجه کار نمیدهد. سخنرانی خامنه‌ای در اصفهان و تهدید جوانان به سرکوب شدید نیز کارساز خواهد بود. ابعاد نارضایتی مردم به حدی است که اینگونه تهدیدها در شرائطی که مردم آگاهانه به رویاروئی مستقیم با نیروی انتظامی به خیابان می‌روند، مضمونه‌ای است که بیشتر به درد دلداری نیروهای خودی می‌خورد.

تداویم این حرکت به شکل گیری و گسترش جنبشهای اجتماعی کمک بسیار خواهد کرد. شکست فضای سیاسی که اصلاح طلبان حکومتی، با سیاست مماشات طلبانه خود، به آن دامن میزند به جنبشهای اجتماعی فرصت خواهد داد تا فضای تنفسی یافته و به حرکت درآیند. این حرکتهای انتراضی جوانان در حال حاضر گسترده ولی خود بخودی است. تداوم آن در گرو پیوند آن با دیگر جنبشهای اجتماعی و یافتن اشکال معینی از سازماندهی درونی است. یقیناً پیوند این حرکتها با جنبش دانشجویی و بهره‌گیری از تجارت مبارزه دانشجویان به رشد این جنبش کمک بسیار خواهد کرد.

اما عمق بحران اقتصادی - اجتماعی در ایران بیشتر از آن است که فضای سرکوب و خفغان به تواند بر نارضایتی مردم غلبه کند. گسترش نارضایتی و اعتراضات علی مردم به اوضاع اسفار زندگی و معیشت بیش از بیش پایه‌های مشروعیت نظام را هدف قرار می‌دهد.

دخلات حکومت در اجزای زندگی مردم و بیویژه انواع و اقسام منوعیت‌ها برای جوانان در شرائطی که کوچکترین آینده روشنی نیز در مقابل خود نمی‌بینند بر دامنه اعتراضات می‌افزاید. در چنین شرائطی جوانان از هر بهانه‌ای برای نشان دادن نارضایتی خود بهره می‌گیرند. مسابقه فوتبال یا مراسم چهارشنبه سوری و یا حتی تبلیغات انتخاباتی فرصت‌های مناسبی هستند که جوانان با استفاده از آنها به خیابان‌ها آمده و بدون یک سازماندهی مشخص، دست به تظاهرات ضد حکومتی می‌زنند.

تظاهراتی که به دنبال مسابقات فوتبال رخداده است با دیگر تظاهرات مردم تقاؤت مهمی دارد. در گذشته تظاهرات خودانگیخته با آمادگی نیروهای پلیس روبرو نبود و معمولاً پس از آغاز تظاهرات نیروهای پلیس برای سرکوب مردم به محل تظاهرات گسلی می‌شوند. ولی این بار نیروهای انتظامی از پیش آماده این تظاهرات بودند و اعلامیه و اخطاریه نیز صادر کرده بودند.

جوانان و مردم نیز به خوبی از آمادگی نیروی انتظامی برای سرکوب آنها باخبر بودند. ولی نه اخطارهای شدید لحن و نه سخنرانی‌های تهدید آمیز مسئولین، هیچیک توانست از حضور جوانان در خیابانها و شدید در گیری‌ها بکاهد. این قبل از هر چیز بیانگر ازین رفتقت ترس از نیروهای سرکوبگر است. از آن مهمتر به مصاف طبیبدن این نیرو نشان از آمادگی روحی جوانان دارد. مهمتر آنکه در این تظاهرات پدران و مادران جوانان خود را در خیابانها همراهی می‌کرند و حتی در یکی دو شهر با حمله به مرکز پلیس جوانان دستگیر شده را آزاد کرده‌اند. طبعاً تداوم این رویاروئی قبل از هر چیز به تشدید تضاد در بین نیروهای سرکوبگر و در بین خود

## اوج گیری جنبش جوانان در ایران

از صفحه یک

اما حرکتهای انتراضی مردم و بیویژه جوانان در این مدت ادامه یافت و بتدریج رشد کرد. به گونه‌ای که اکنون هر حضور گسترده جوانان در خیابانها، به رویاروئی مستقیم با حکومت تبدیل می‌شود.

از بعد از انتخابات مجلس ششم و گسترش سرکوبهای جناح خامنه‌ای، که در ظاهر با هدف عقب زدن پیشوایهای جناح اصلاح طلبان و در باطن سرکوب جنبش سیاسی مردم را دنبال می‌کرد، نوعی بن بست در فضای سیاسی ایران حاکم شد. از دوم خرداد ۱۳۷۶ جنبش سیاسی مردم با استفاده از تناقضات و درگیریهای در درون حکومت رشد می‌کرد. با واقعه ۱۸ تیر و سرکوب جنبش دانشجویی که با تائید و همراهی هردو جناح صورت گرفت، رشد جنبش ضد استبدادی از سرعت اولیه خود کاست ولی متوقف نشد. پس از انتخابات مجلس ششم، تهاجم وسیع جناح خامنه‌ای آغاز شد و جناح اصلاح طلب نیز منغلانه در مقابل این تهاجم، مردم را به عقب نشینی دعوت کرد. چنین به نظر می‌رسید که جناح خامنه‌ای موفق شده است تا با دستگیری فعالین سیاسی و بیویژه فعالین جنبش دانشجویی و بستن روزنامه‌ها جنبش سیاسی ضد استبدادی مردم را به عقب براند. بی عملی و انفعال اصلاح طلبان و شخص خاتمی در مقابل تعارضات این جناح به مردم، نیز بر این تصور دامن می‌زد.

در شرائط افت جنبش دانشجویی و محدود بودن جنبش کارگری در مطالبات اقتصادی و نبود دیگر جنبشهای فعال اجتماعی، چنین به نظر می‌رسید که یک دوره سکون در فضای سیاسی ایران آغاز شده است.

## تذکر قانون اساسی به رئیس قوه قضائیه گرهی از کار "اصلاحات" نخواهد گشود

رضا اکرمی

نیز میباشد بسته میشد و سخنگویان آن به پای میز محکمه کشیده میشدند. اخطار علني ریاست جمهوری به قوه قضائيه در مورد نقض قانون اساسی، مطالبه‌ای که از سالها پیش از جانب بخشهايی از گرایشات درون اصلاح طلبان مطرح شده بود، به نظر ميرسد در چنین موقعیتی اجتناب ناپذیر گردیده است.

آقای خاتمي در نامه خود خطاب به رئیس قوه قضائيه مینویسد "چندی است دستگاه قضائي برخني از نمایندگان مجلس شوراي اسلامي را به اعتبار اظهاراتي که در مقام ايهاي وظايف نمایندگي نموده اند تحت تعقيب قرار داده و برخني از آنان را محکمه، به حبس و جزاى نقدي محکوم نموده است. از جمله، طبق دادنامه مورخ ۷۹/۱۲/۲۸ شعبه ۱۴۰۳ دادگاه عمومي تهران، آقای حسین لقمانيان نماینده همدان، به مناسبت اظهاراتش در مجلس شوراي اسلامي به سيزده ماه حبس و يكصد هزار ریال جزاى نقدي بدل از مجازات شلاق محکوم شده است. همچين خانم فاطمه حقیقت‌جو نماینده تهران، به موجب دادنامه شماره ۲۵۰-۲۵۱ مورخ ۸۰/۵/۱۵ شعبه ۱۴۱۰ دادگاه عمومي تهران به بيست ماه و دو روز حبس تعزيري محکوم شده که قسمتی از محکوميت نامبرده مربوط به اظهاراتش در اخطار آئين نامه اى و نطق قبل از دستور در مجلس شوراي اسلامي است.".

وي در ادامه، با برشمدين وظايف قانوني خود طبق اصل ۱۱۳ قانون اساسی و ماده ۵۱ قانون تعیین حدود، وظايف و اختيارات و مسئوليات رياست جمهوري به قوه قضائيه نسبت به اجرای قانون اساسی و عدم نقض اصول آن تذکر ميدهد. طرح علني اين نامه چنان که انتظار ميرفت با واکنش رئيس قوه قضائيه و مسئولين دست دوم اين دستگاه و همچين برخني مهره هاي ديگر اين جناح رو برو گردید.

شهروردی رئیس قوه قضائيه رژيم اسلامي، ضمن خاطرشنان کردن "وضعیت فعلی منطقه و لزوم وحدت و انسجام ملى و همدى بيشتر مسئولان" و يادآوري "تدبیر و درایت رئیس جمهور در برخورد به بحران و تنفس آفریني در جامعه" به وي متذکر ميشود که تذکر قانون اساسی در حوزه اختيارات رئیس جمهور نیست. او در نامه خود مینویسد

محافل و تحت حمایت بیچون و چرای رهبر رژيم، على خامنه اى صورت گرفته است، باید به روشني گفت که مسئوليت سیاسي، حقوقی و حتى اخلاقي بيدفاع ماندن مردم و بازداشت شدگان نامبرده قبل از هر چيز به عهده مسئولين "جبهه دوم خرداد" و شخص رئیس جمهور خواهد بود.

این جناح جدا از مسئوليتی که به اعتبار برخورداری از آرای مردم - با هر دليل که صورت گرفته باشد - مقبل شده است، پيش از هر جريان سیاسي دیگر در جامعه از امكانات لازم جهت بسیج مردم و مقابله با تهاجمات فوق برخوردار بود. آنها نه تنها به اين وظيفة خود عمل نکرند، بلکه در هر فرصتی تلاش نمودند تا با بزرگ و انmod کردن قدرت جناح مقابله و ترساندن مردم از خطر کودتا و وحشت بيشتر، مشی تسلیم طلبانه خود را به جان جنبش رو به رشد مردم تزريق نمایند. البتة ناگفته نماند که برای بخشی از "نخبگان" جبهه دوم خرداد خالي ماندن صحنه رقابت سیاسي و قرار گرفتن چهره‌هایی که میتوانستند در اوضاع متلاطم و غيرقابل پيش‌بینی کنونی، دردرساز باشند، در پشت ميله هاي زندان، چندان هم بیفايده نبوده است.

تا جائي که به عکس العمل و مسئوليت قانوني خاتمي در مقابل اين اقدامات خلاف قانون و امنيت شهروندان مربوط ميشود، آنطور که بيانه ها و نامه هاي رد و بدل شده اخير نشان ميدهد از حد "تذکرات و اخطارهای مكرر و محمرمانه به نهادهای مختلف و در رأس آنها قوه قضائيه" (نقل از بيانیه حزب مشاركت ايران اسلامي) فراتر نرفته است و همانطور که از اينگونه چانه زنیها میتوان انتظار داشت، پاسخ مخاطبین وي "بي توجهی كامل به اين اخطارها" بوده است. تا اينکه موج اختناق و بازداشت دامن "مجلس اصلاحات" را گرفت. اين بار نمایندگان مجلس به پای میز محکمه "قاضی" مرتضوی احضار ميگردند. مجلسی که پيش از اين به دنبال حکم حکومتی ولی فقيه، عملاً از مسئوليت قانونگذاري پيرامون هر طرح و لايه اى که نشانی از اصلاحات در آن ديده ميشد، محروم شده بود، تنها میتوانست به اين دل خوش نماید که از تربیونی جهت اظهار نظرات خود برخوردار است. اين تربیون

بازداشت، شکنجه، زندان و اعدام در رژيم جمهوري اسلامي موضوع تازه‌های نیست. عمر آن به قدمت اين "نظام" است. اما به دنبال تحولات ۲ خرداد ۷۶ و حال و هوای سیاسي پس از آن انتظار ميرفت از دامنه خودسریهای ارگانهای امنیتی - اطلاعاتی رژيم و بطورکلی ارگانهای منتصب به ولايت فقيه کاسته شود.

بعد از انتخابات، عليغم بدخش گشايشهای موقت مطبوعاتي و فرهنگي، اين احتمال به واقعيت نپيوست و در مقابل، اين بار نیروهایي در مظان اتهام، تهدید، بازداشت، شکنجه و محکوميت به زندان قرارگرفتند که در شكل‌گيری جنبش موسوم به دوم خرداد نقش قابل ملاحظه‌اي داشتند و بعضًا از جمله کوشندگان و فعالين اين جنبش بودند. دانشجویان، رهبران و فعالين جنبش دانشجوئي که بدون تردید موتوئ حرکت کارزار انتخاباتي خاتمي و عامل اصلی انتخاب وي به رياست جمهوري بودند، در خط مقدم تهاجم سركوبگرانه قرار گرفتند و از همین جهت تاکنون بيشترین تلفات را متحمل شده اند. پس از آنها، نوبت به روزنامه‌نگاران اصلاح طلب، مدیران مسئول نشریات، اساتيد دانشگاهها، فعالين سیاسي، رهبران تشکلات ملي - مذهبی، همچون نهضت آزادی، جنبش مسلمانان مبارز و محافل مطبوعاتي دگرانديش رسيد. كفرانس برليان دستاويزي جهت تصفيه حساب با بخش ديكري از روشنفکران، منتقدان و صاحب‌نظران اجتماعي - سياسي، فرهنگي و هنري در کشور شد و تعدادي از آنها به جلسه‌اي طويل المدت محکوم شدند.

جنشهاي اجتماعي - سياسي و صنفي اقشار مختلف اجتماعي، بویژه کارگران، دانشگاهيان و جوانان در همین دوره به کرات مورد تهاجم ارتجاع قرار گرفت، بخش نامعلومي از آنها به زندان افتادند و در مواردي اجتماع آنها مورد حمله نيروهای سركوبگر رژيم قرار گرفت و تعدادي کشته و يا مجرح شدند.

هرگاه پذيريم که تداوم خفagan، ارعاب و سركوب مردم و ممانعت از شكل‌گيری اجتماعات و تشکلات صنفي، سياسي و يا فرهنگي مستقل آنها بطور عمدت توسيط جناح شکست خورده انتخابات سالهای آخرين، جامعه روحانيت مبارز، هيئت مؤتلفه، گروهها و باندهای همسو با اين

جنبش، دامنه یافتن جو انفعال، ناالمیدی و سرخوردگی و از سوی دیگر گسترش جنبشها و حرکات اعتراضی خودانگیخته و غیرقابل پیش بینی به لحاظ تاییجی که به دنبال خواهد داشت بوده است.

- اقتصاد کشور، همچنان در سراسر این سقوط، پر شتاب پیش میرود و در حالیکه کوس رسوانی فساد مالی، اختلاس و رانتخواری آغازدها و دلالان و تجار بزرگ بازار در همه جا زده میشود، کارگران و حقوقکار گشته اند که شاید در تاریخ موقعیتی قرار گرفته اند که شاید در تاریخ پیسابقه است. در عصر برده داری، برای اینکه برده قدر باشد روز بعد هم کار طاقت‌فرسای خود را ادامه دهد، لقمه نانی دریافت میکرده است. در ایران امروز، کارگران و مزدگیران، ناچارند برای حقوق ماهها عقب افتاده خود، دست به اعتصاب، اعتراض و دادخواست بزنند و تازه با گلوله و گاز اشک‌آور پاسخ خود را دریافت میکنند.

- در حالیکه تمامی دوربینهای جهان به سمت بنیادگرائی و آثار تخریبی آن جلب میشود، طالبان ایرانی، در هیبت قوه قضائیه و دستگاههای انتظامی رژیم مشغول تعزیر و اعدامهای خیابانی اند و بار دیگر موج جمع آوری آنتهای ماهواره‌ای و بستن کانالهای ارتباطی و اطلاعاتی با جهان خارج برآفتد.

- هرگاه تحولات پس از دوم خرداد وجود نمیداشت و جمهوری اسلامی به ابتکار دولت خاتمی از اندیشه جهانی خود بیرون نیامده بود، چه بسا امروز، در زمرة افغانستان و احیاناً کشورهای دیگری که در لیست "ائلاف جهانی علیه توریسم" خواهند گنجید، قرار داشت و این نیز از چشم هواداران خاتمی به عنوان عنصر مثبتی که میتوانند از طریق آن امتیازاتی را از جناح رقیب مطالبه کنند، پوشیده نمانده است.

"اینهمه میتواند در "جهة دوم خرداد" که خود از مواضع و منافع مختلفی برخوردارند بازتابهای متفاوتی داشته باشد و گرایشی را که از مدت‌ها پیش معتقد بود که خاتمی میباشد نسبت به قانون شکنیهای قوه قضائیه از موقعیت حقوقی خود استفاده کند، به برداشتن این گام تشویق نموده باشد.

و اما هرگاه چنین ارزیابی ای درست باشد، آیا میتوان هدف، نقشه و اراده سیاسی روشن و مشخصی را پشت آن دید؟ عملکرد این جبهه و شخص خاتمی طی چند سال گذشته و مواضعی که این

همین جهت نامه ریاست محترم جمهوری را به فال نیک گرفته تا بهانه ای باشد برای اینکه این تذکرات به معظمه داده شود و جانب ایشان به دولت، وزرا و خودشان اخطار و تذکر قانون اساسی بدهند". البته این ضدحمله قلمی و کلامی از جانب طرفداران رئیس جمهور هم بی پاسخ نمانده است و مجادله فوق همچنان در محافل مطبوعاتی هردو جناح در جریان است.

اما در ورای این مجادلات، علت یا علل صدور چنین نامه ای از جانب رئیس جمهور در شرایط کنونی چیست؟ دامنه مانور وی از جهات قانونی و سیاسی تا کجاست؟ آیا از مسیر این برخورد امکان گشایشی در فضای مسدود سیاسی کنونی موجود است؟ یا پاسخ را باید در جای دیگری جستجو کرد؟

همانطور که پیشتر اشاره شد و از نامه خود خاتمی به رئیس قوه قضائیه مستفاد میشود به نظر میرسد کشیده شدن دامنه محاکمات به نمایندگان مجلس و عدم توافق در سطح سران رژیم، برای باطل کردن آرای صادره و توقف محاکمات جدید، در علنی کردن نارضایتی خاتمی از دستگاه قضائی نقش تعیین‌کننده ای داشته است. اما نظر به اوضاع حساس جهانی و شرایط اجتماعی، سیاسی داخل کشور، این احتمال را هم نباید از نظر دور داشت که برخی از مسئولین "جهة دوم خرداد" را به این نتیجه رسانده باشد که میباشد شوک جدیدی به کالبد سرد و یخزدۀ "جنیش اصلاحات" دمید. مهمترین مختصات این شرایط چیست؟

- اکنون و پس از کسب اکثریت در تمامی نهادهای انتخابی جمهوری اسلامی، از جانب احزاب و تشکلات هیجده گانه "جهة دوم خرداد"، تقریباً تمامی شعارهای انتخاباتی، چون توسعه سیاسی، حکومت قانون و تأمین امنیت شهروندان و غیره به فراموشی سپرده شده است و اصلاحات تنها به نام مستعاری برای خاتمی تبدیل گردیده است و حداقل تلاش آنها، اعم از مجلس و یا دستگاه دولت و ریاست جمهوری در مقوله اصلاحات، به این خلاصه شده است که از میزان مکومیت این یا آن محکوم هوادار اصلاحات کاسته شود و یا برای خانواده‌های آنها قرار ملاقاتی دست و پا کنند.

- بازتاب این انفعال از طرفی سرخوردگی بیش از پیش هواداران اصلاحات، شقه شدن پایگاه اجتماعی این

"ماده ۵۱ قانون تعیین حدود وظایف و اختیارات و مسئولیتهای رئیس جمهوری اسلامی ایران مصوب سال ۱۳۶۵ در مورد حق رئیس جمهور برای دادن اخطار و تذکر به قوای سه گانه با توجه به اصلاح اصل ۱۱۲ قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ و حذف عبارت "تنظيم رابطه قوای سه گانه" از میان مسئولیتهای رئیس جمهور و حذف "نخست وزیر" از تشکیلات دولت قبل استناد برای اطلاق نظارت" نیست و هرگونه نظر تقسیری پیرامون این موضوع را به شورای نگهبان که از نظر وی "برای همه قوای کشور لازم‌الایام میباشد" رجوع میدهد و بالاخره با یک بدل زدن آخوندی، مینویسد "درخواست از رئیس قوه قضائیه برای الزام قضات به در پیش گرفتن رویه و برداشتی خاص با اصول مسلم حقوقی و اصول قانون اساسی مغایر است" و باز چون قانون در جمهوری اسلامی یعنی شورای نگهبان و امیال و تقاضی آن، ادامه میدهد "مگر آن که شورای نگهبان با تقسیر اصلی از اصول قانون اساسی همه قضات را به برداشتی خاص از قانون ملزم نماید".

علیزاده رئیس دادگستری تهران که گویا پاسخ شاهروندی را به اندازه کافی دندان شکن نمیشناسد، بنا به موقعیتی که دارد، برای خاتمی سراغ پرونده سازی میرود، با فراموش کردن تکیه ای که به باند فاسد بازار و چپاولگران اقتصاد کشور داده است و گوئی در موضوع اپوزیسیون رژیم نشسته است، طی نامه سرگشاده ای مینویسد: "اگر در ادارات دولتی و نهادها قوانین دست و پاگیر فراوانی وجود دارد که مردم را ناراضی کرده، اگر کارگران عزیز کارخانه ها مشکل دستمزد که در نتیجه آن اکثر کارخانه ها به علت عدم حقوق کارگران در آستانه ورشکستگی قرار گرفته و کارگران اعتصاب میکنند، اگر مشکل ترافیک و هوای کثیف تهران حل نشده، اگر مسئله بهداشت و درمان و دارو حل نشده، اگر مدارس ابتدایی در بدترین وضع در کثیری از نقاط این کشور میباشد و یک شیفتی و دو شیفتی و بیشتر اداره میشود، اگر مشکل مسکن مخصوصاً کارمندان شریف حل نشده است و اگرهای زیاد دیگری که ذکر آنها ملا آور است وجود دارد به علت عدم اجرای بعضی اصول قانون اساسی و عدم اجرای صحیح آن میباشد" (تأکید از نگارنده) و در پایان این نامه مینویسد: "به

را در سنگلاخ اصلاحات مورد نظر و خود غرضانه خود محدود نمایند، بی پاسخ است.

چهار دور انتخابات که ظرف پنج سال گذشته در جامعه ما برگزار شده است از زوایای گوناگون مورد تحلیل قرار گرفته است و همچنان مورد تحلیل است، قصد این نوشتہ برخورد به جوانب مختلف این انتخابات نیست، اما تأکید بر یک وجه آن میتواند به نتیجه‌گیری بحث کنونی یاری رساند. نتایج انتخابات فوق، برخلاف ارزیابی آقای عبدی که فکر میکند کسانی را به قدرت رسانده است که بعد از پنج سال به مردم بگویند جناح مقابل آنها اقدامات خلاف قانون انجام میدهد، این نکته را واضح کرد که در جمهوری اسلامی، اساس تضاد و مانع هرگونه پیشرفت و توسعه (اعم از سیاسی، اجتماعی و یا اقتصادی) در قانون اساسی آن نهفته است و بدون تغییر بنیانی آن، صحبت از اصلاحات اگر عوام‌فریبی نباشد، ناشی از عدم درک روش از مقوله اصلاحات در جامعه امروز ایران میباشد.

با نتایج آرای مردم در چند دوره انتخابات اخیر آشنا هستیم، این آراء لائق در حوزه حقوقی و قانونی نتوانسته است کوچکترین تأثیری در حیات اجتماعی و سیاسی جامعه داشته باشد، قبل از هرگونه طرح همه‌پرسی، ابتدا باید توضیح داد تضمین اجرایی نتیجه چنین همه‌پرسی‌ای چیست؟ بسیار روشن است که در چارچوب قانون اساسی کنونی، تمامی راهها به بیراهه "ولایت مطلقه فقهی" و چماق شرعی آن "شورای نگهبان" ختم خواهد شد که ابقاء آن به قول علی خامنه‌ای به معنی بقاء "نظام" خواهد بود. مردم در سه انتخابات ریاست جمهوری، شورای اسلامی و مجلس ششم، ظرفیت جمهوریت رژیم اسلامی را با تمامی امکاناتی که در اختیار داشتند به تجربه گذاشتند. حاصل این تلاش امروز پیش روی همه ماست. باید بر اهمیت مشارکت آنها در تعیین سرنوشت خود و مسیر آینده تحولات در کشور صهی گذاشت و آنها را به برداشتن گامی اساسی تر فراخواند. این گام میتواند از یک همه‌پرسی بگذرد.

اما این همه‌پرسی قبل از هر چیز باید به این سؤال مقدم و محوری پاسخ دهد که قانون اساسی جمهوری اسلامی در شکل کنونی آن آری یا نه؟

۴ - چرا حتی به نصیحت دلسوزانه خود قوه قضائیه بی اعتنایی میشود، (شماره گذاری از ماست).

بیانیه در ادامه با تأکید بر تذکر قانون اساسی از طرف رئیس جمهوری مینویسد: ۵ - "حداقل آن بخش از محاکومیت نمایندگان که در رابطه با وظیفه نمایندگی آنها بوده و در مجلس صورت گرفته است، بلا موضوع بوده و سریعاً باید لغو شود و در آینده نیز قضاط از پذیرش شکایات جدا خودداری کنند" اگر چنین امری صورت نگرفت و باز رئیس قوه قضائیه این اخطار را هم نادیده گرفت چه باید کرد؟ بیانیه مینویسد: "در صورتی که بواقع برداشت حقوقی دیگری از نقش رئیس جمهوری در اجرای قانون اساسی وجود دارد، مناسب است تا مجلس شورای اسلامی با اعلام یک همه‌پرسی (۶) تکلیف این امر مهم و ملی را روشن کند".

اگر در میان تمامی مطالبات فوق بتوان مردم را فراتر از خواستهای پیش گفته این جناح، جدید اعلام کرد، همین مقوله همه پرسی میباشد. سایر مطالبات یا جدید نیستند و یا اینکه توصیه مجدد، تقاضا و درخواست است. نتیجه آن نیز به رأی و اراده دستگاه قضائی مربوط خواهد شد. اگر خواست به آنها توجه گذشته، به تعبیر خود، به وظیفه اش عمل میکند و به تعبیر جناح رقیب، "به قانون شکنی" ادامه میدهد. اما همانطور که قبلًا گفته شد، همه‌پرسی پیرامون نقش رئیس جمهور در اجرای قانون اساسی مطالبه جدید این حزب میباشد. بیانیه ضمن اینکه تدارک این همه‌پرسی را به درستی، در اختیار مجلس میشناسد، چون در همین زمینه نیز چندان عزم جزئی وجود ندارد، مواضع خود را با این جمله پایان میدهد که "به گمان ما قاطبۀ حقوق‌دانان کشور در این مورد اتفاق نظر دارند و یک نظرسنجی کوچک میتواند این مسئله را به خوبی آشکار کند".

ایا تمامی مشکلات فراروی اصلاحات در گرو این موضوع است که نقش رئیس جمهور روشن شود، که آیا میتواند به قوه قضائیه تذکر بدهد یا نه؟ اگر این نقش نیز روشن شد و حق تذکر یافت و یا داشت ولی باز به تذکرات وقوعی گذاشته نشد و یا دستی بالاتر شبیه "حکم حکومتی" زبان اخطاردهنده را برید، چه باید کرد؟ و دهها سؤال دیگر از جانب رهبران جبهه دوم خرداد، که مایلند مردم

روزها بیان داشته اند بطور عمد بـ این سؤال پاسخ منفی میدهد. خاتمی بـ جز واکنش بموقعي که پس از ترور شخصیت‌های ملی و دگراندیش؛ فروهرها، محمد مختاری و محمد جعفر پوینده در مراحل اولیه این جنایت، با معرفی نمودن عوامل آن از خود بروزداد، در هیچ دوره‌ای ابتکار عمل نداشته اند.

در برخورد به این چالش جدید، بد نیست مروری داشته باشیم به برخی موضع‌گیریها و بیانیه های صادره از سوی سخنگویان این جریان. آقای عباس عبدی، عضو شورای مرکزی حزب مشارکت ایران اسلامی، که عموماً در موضع سخنگویی این حزب قرار دارد و از رهبران جناح رادیکال آن معرفی میشود، در مصاحبه ای با ایسنا، پس از پاسخ شاهروdi به نامه خاتمی و برخورد علیزاده به وی، با ذکر این که "ذکر آقای خاتمی به قوه قضائيه معنای روشش این است که قانون را رعایت کنید و به قاضی فشار نیاورید" و بیان اینکه "آقای خاتمی خطاپش به ملت از تا بفهمند که آنها اینگونه عمل میکنند" جمله ای که بیشتر به شوخی و دهن کجی نسبت به مردم شبیه است، مردمی که سالهای است این بـ قانونیها را با گوشت و پوست خود لمس میکنند و به اشکال مختلف، از جمله پـ اسنادهای رأی با اعتراف خود بـ بیان داشته‌اند، خاطرنشان میکند که: "خطاب آقای خاتمی به آقای شاهروdi نیست بلکه خطاب وی به ملت است. این تخلفات رخ داده و دیر یا زود مردم بـ اید تکلیف این روال غیرقانونی را مشخص کنند". چگونه مردم بـ اید تکلیف این روال غیرقانونی را حل کنند، روش نیست؟ اما چند روز بعد "حزب مشارکت ایران اسلامی" خود بـ بیانیه ای صادر میکند و با ذکر برخی موارد تخلف، اخطارهای محربانه رئیس جمهوری، بـ توجهی کامل مقامات قضائی به این اخطارها، خواستهای خود را به صورت جسته گـ ریخته چنین بـ بیان میکند: ۱- "توقع اصلی ما و همه مردم از رئیس قوه قضائیه چیزی نیست جـ این که جناح بـ ندی موجود در قوه قضائیه را کـ کیان نظام را تهدید میکند از بین بـ برند. ۲- این پـ رسیش به جـ باقی است کـ چـرا پـرونده هـ ای مـهم سـیاسـی و مـطبـوعـاتـی تنـها بـ اید در یکـ از دـو شـعبـه اـز دـادـگـاهـهـ بـ برـرسـی شـوـد؟ ۳- چـه دـستـهـایی در کـار است کـ تـخـلفـات قـضاـطـات اـین چـند شـعبـه رـا مـسـكـوتـ مـیـگـذـارـد و مـانـع رـسـیدـگـی بـ آـنـها مـیـشـود؟

## نگاهی به تظاهرات پس از فوتیال

## بستن دهنها، راه خیابانها را می‌گشاید

محمد اعظمی

ویژگیهای این نوع حرکات، سیاسی بودن آن است.

در اروپا مواردی پیش آمده است که طرفداران دو تیم، به شکلی خشن درگیر شده و تعدادی هم زخمی و کشته شده اند. ممکن است کاهی نیز پای پلیس به درگیریها کشیده شود. ولی در هر صورت و در ابتدا، زد و خورد طرفداران دو تیم است که شروع می‌شود. در ایران اما، کمتر شاهد درگیری حاد طرفداران دو تیم هستیم. آغازگری درگیری عمدتاً پلیس است. مقابله خشن با پلیس و تمامی مظاهر وابسته به حکومت یعنی بانکها، ادارات، وسایل نقلیه دولتی و دومین ویژگی این حرکات است. در واقع، دخالت حکومت و سرکوب پایکوبیهای مردم، صفت طرفداران فوتیال را برای تهاجم به سمهای قدرت مالی، نظامی و تبلیغاتی رژیم یکپارچه و متحد می‌کند.

ویژگی دیگر، توده ای شدن این حرکات است. درست است که ابتدا رقص و پایکوبی عمدتاً از سوی جوانان آغاز می‌شود، ولی دخالت پلیس و توده ای بودن این ورزش، بخش وسیعی از مردم را به حمایت و پشتیبانی تظاهرات و حتی مشارکت در آن می‌کشاند. دستگیری بیش از هزار نفر - فقط در پایان یکی از مسابقات و با استفاده از این حرکات اعتراضی دارد.

**۴** - واکنش جناحهای حکومت در برابر اینگونه حرکات، یکسان نیست ولی هر دو جناح رقص و پایکوبی در خیابانها را با ارزشهاي اسلامي در تناقض می‌بینند و آنرا برئمي تابند. جناح طالباني حکومت به رهبری خامنه‌اي، دشمن هر شکلي از شادی است. نشاط و رقص و پایکوبی را نابودگرند ارزشهاي اسلامي دانسته و برای محرومیت کشیده‌کنند این "ظاهر فساد" از بسیج و سپاه و حزب الله مدد می‌گیرد تا کانونهای شادی را محو و نابود کند. این جناح با این اقدامات قرون وسطایی، نفرت مردم را به استدانه‌ترین شکل علیه خویش برانگیخته و تشید کرده است.

جناح اصلاح طلب حکومت به رهبری خاتمی، شادی را حق مردم می‌داند ولی آنرا منوط به رعایت "شئونات اسلامی" می‌کند. در برخورد با ناقضین این "شئونات"، سرکوب و به قول وزیر کشور داغ و درفش را چاره‌ساز نمی‌داند. این حد از تفاوت که عمدتاً به روش برخورد با مردم بازمی‌گردد، گرچه مهم است اما به هیچوجه پاسخگو نیست.

بقیه در صفحه ۱۱

مسلمان خشن هستند و به دلیل همین ویژگیها نیز کمتر منشأ تغییر مثبتی می‌شوند.

امروز اما، وضعیت جامعه تفاوت چشمگیری با گذشته دارد. مردم ایران در این پیست و چند سال، زیر تبعیغ جمهوری اسلامی آموخته‌اند که چگونه گام به گام رژیم را به عقب‌نشینی و ادارنده. مردم در جریان این مبارزات، بر آگاهی خویش افزوده‌اند و بیش از گذشته به حقوق خود واقف شده‌اند. شرکت میلیونی آنها در انتخابات متعدد و ضربه‌گیج‌گنده‌شان به جناح طالبان جمهوری اسلامی، این قدرت عظیم را در معرض دید همگان قرار داده است. امروز هر شهروند ایرانی مخالف جور و ستم و استبداد دریافت‌است که در پیمودن تن دیگر را (با احتساب چهارده میلیون نفر) که انتخابات را تحريم کردند، به اضافه بیست و دو میلیون رأی خاتمی) با خود همراهی و همراه می‌بیند و این خود روحیه تازه‌ای در اجتماع دمیده و عزم مردم را در تن ندادن به ستم و اجحاف، جزم کرده است.

در چنین اوضاع و احوالی، یعنی استبداد و بی عدالتی از سوئی و ایستادگی مردم از سوی دیگر، هرگونه فشاری از جانب رژیم، می‌تواند مردم را به واکنش وادرار. دخالت و خط و نشان کشیدن برای احساسات و هیجانات مردم در جریان مسابقات فوتیال - که تن در این ورزشی کاملاً توده ای است - به عامل تحریک کننده ای بدل شده است که زیر لواز آن، مردم نارضایتیهای انباشت شده خود را بروز می‌دهند.

### ۳ - بروز احساسات و هیجانات پس از

هر مسابقه فوتیال در همه جای دنیا، امری کاملاً عادی و طبیعی است. در اروپا، بارها شاهد تظاهرات، جشن و پایکوبی و حتی درگیری طرفداران دو تیم و مداخله پلیس بوده‌ایم. این مداخله‌اما، حرکات ضد حکومتی را به دنبال ندارد. در این جوامع شادی و رقص و پایکوبی را می‌بینند و دخالت پلیس، نه برای برهم زدن بساط پایکوبی، بلکه بیشتر برای برقراری نظم و در آنجایی است که طرفداران دو تیم درگیر می‌شوند. در جمهوری اسلامی اما، خنده و شادی، رقص و پایکوبی ممنوع است. رهبر مملکت هر واکنش عاطفی مردم را سیاسی می‌پندرد و با امنیتی وانمود کردن آن، سپاه و بسیج و حزب الله را برای سرکوب به خیابانها می‌کشاند. دخالت و مزاحمت‌های پلیس، حرکت را کاملاً سیاسی می‌کند، شعارها از محدوده ورزش خارج شده و به شعارهایی نظری (مرگ بر طالبان) یا (زنده باد آزادی) تبدیل می‌شود. بنابراین، یکی از

۱ - چندی است که در کشورمان، پایان هر مسابقه فوتیال، آغاز یک تظاهرات است. اگر در چند سال گذشته رقص و پایکوبی مردم در خیابانها، از دل پیروزیهای مهم سر بر می‌کشید، اخیراً اما، باخت تیم فوتیال ایران در برابر بحرین نیز با تظاهراتی گسترده در سراسر کشور همراه شد. بازی چند روز پیش با امارات متحده عربی که نه نتیجه‌اش چنگی به دل می‌زد و نه از اهمیت چندانی برخوردار بود، نمونه دیگریست که باز هجوم مردم به خیابانها و رقص و شادی آنها را در پی داشت و نهایتاً با شعارهای تند علیه رژیم به پایان رسید. گزارش‌های رسیده تا این لحظه حاکی است که اظهار شادمانی و تظاهرات، بعد از پایان مسابقه امروز بین تیمهای ایران و امارات، یکبار دیگر همه شهرهای کشور را فراگرفته است.

با مرور این واکنشها، می‌بینیم که احتمال می‌رود اینگونه حرکات اعتراضی، به یک سنت تبدیل شود و در آینده نیز تداوم یابد. از آینه‌رو توجه به این حرکات، با شناخت زمینه آنها، ویژگیها و واکنش حکومت و نیروهای آزادیخواه در قبال آن، از اهمیت زیادی برخوردار است.

**۲** - بستر و زمینه بروز اینگونه حرکات، با سه عامل به هم پیوسته، تا حدودی قابل توضیح است: استبداد حکومت و گستردگی بی عدالتیها از سویی و ایستادگی مردم از سوی دیگر، اینبار باروتی پدید آورده است که هر تحریکی از جانب حکومت، جامعه را به سوی انفجار سوق می‌دهد. فقر و بی عدالتی، اجحاف و نابرابری، بیکاری و بی آیندگی، بسترهای نارضایتی مردم و نازارامی و التهاب جامعه است. در این شرایط، اگر حکومتی به شیوه‌های آمرانه و استبدادی بخواهد ابتدایی ترین خواستهای حق‌طلبانه مردم را سرکوب کند، نه تنها آزادیهای سیاسی را برنتابد؛ که در زوایای زندگی خصوصی مردم نیز دخالت کند و حتی برای واکنشهای عاطفی و هیجانات آنها هم ضوابط خشک تعیین کند، جامعه را بحرانی کرده و نفرت و انزعجار از حکومت را در دل مردم افزونتر می‌کند.

بی عدالتی و سرکوب اما، متناسب با سطح آگاهی و رشد مبارزه مردم، می‌تواند واکنشهای متفاوتی را برانگیزد. این عامل؛ به دلیل ضعف آگاهی؛ چیرگی ترس و حاکم شدن یأس را به همراه دارد و باعث انفعال و بی حرکتی است. گرچه در اثر انباشته شدن فشار، در مواردی، بخشانی از جامعه طغیان کرده، واکنشهای تند و خشن نشان می‌دهند ولی این حرکات عمدتاً موردعی کور و بی هدف و

هزار تماشاچی حضور داشتند، طبق گزارش خبرگزاریها، بیش از ۱۰۰ هزار نفر برخی از میدان و خیابانهای تهران را پر کرده بودند. در این مسابقه ایران برنده شد ولی این امر مانع از بروز تظاهرات و تکرار شعارهای علیه رژیم نبود. در بازی رفت بین ایران و امارات در نهم آبان نیز، که به پیروزی تیم ایران انجامید، در پایان نیمة اول تعدادی از بازیکنان را در تلویزیون ظاهر ساختند تا از مردم بخواهند که در خانه هایشان بمانند و به خیابانها نریزنند. اما این درخواست هم چندان مؤثر نبتفات، چرا که دهها هزار نفر از علاقمندان ورزش در تهران، پس از پایان مسابقه، به خیابانها سرازیر شده و به جشن و شادمانی و پرتاب ترقه و پرداختند.

تمامی تظاهرات اخیر به درگیری میان مردم و مأموران حکومتی منجر شده، اگرچه دامنه درگیری و یا شدت سرکوبگری در همه آنها یکسان نبوده است. در اغلب موارد، درگیری و اوچگیری خشونت با دخالت نیروهای انتظامی و امنیتی و یا عوامل "بسیجی" آغاز شده است. چنان که مثلاً شب جمعه بعد از پایان بازی ایران و امارات در تهران، جمعیت انبوهی در خیابانها به جشن و ابراز شادمانی و رقص و پرتاب ترقه، مشغول و اوضاع آرام بود. اما، به گفته شاهدان عینی، در ساعت ۹ شب با حمله نیروهای ویژه ضد شورش به مردم، درگیری و جنگ و گریز شروع شده و تا چند ساعت ادامه یافت. در "میدان نور" در شرق تهران، که آن شب حدود ده هزار نفر را در خود جای داده بود، تهاجم مأموران با مقاومت جوانان و فریاد و شعار علیه رژیم موافق شده، و با دخالت نیروهای بسیج، درگیری تشدید شد. اما شدت درگیریها در "نارمک" بود که عوامل حکومتی به پرتاب گاز اشک آور و تیراندازی هواپی نیز مباررت کردند. خبرنگاری که به صورت تصادفی، در اینجا دستگیر (و سپس آزاد) شده بود، گزارش داد که تنها در این منطقه بیش از سیصد تن بازداشت شده بودند که آنها را روی زانوهایشان نگهداشتند و مورد آزار و اذیت قرار میدارند.

در بزرگترین تظاهرات که در شباهای ۲۹ و ۳۰ مهر بوقوع پیوست و طی آن صدها نفر زخمی شدند و دهها شعبه بانک، مراکز دولتی و اماکن عمومی، برخی مغازه ها و تعداد زیادی اتومبیل آسیب دید، رقم بازداشت شدگان در تهران نزدیک به دو هزار نفر گزارش شده که بخش غالب آنها را جوانان کمتر از هیجده سال تشکیل میدارند. در شهر کوچک مرو دشت (در استان فارس) بیش از ۲۵ نفر دستگیر شدند. در اصفهان، تعداد دستگیر شدگان مت加وز از نهصد تن گزارش شده که، از این میان، فقط ۲۰ نفر آزاد شده بودند. در مرکز این شهر، در دوشنبه

## جوانان، فوتبال و حکومت ملایان

را برآشته و آنها را وحشتزده ساخت، ریختن انبوه مردم به خیابانها و رقص و پایکوبی آنها در شب پیروزی تیم ملی فوتبال ایران در استرالیا (آذر ۱۳۷۶) بود. چند روز بعد از آن، هنگام بازگشت تیم ملی به ایران، مراسم رسمی استقبال از قهرمانان، با فشار انبوه زنان علاقمند به ورزش (که از حضور در ورزشگاه منع شده بودند) و شکستن سد مأموران، به تظاهراتی مردمی تبدیل گردید. چنین تظاهراتی، چند ماه پس از بازیهای جام جهانی (خرداد ۱۳۷۷) نیز تکرار شد و بعداً هم، در موقعیتهای دیگر و با ابعاد متفاوت، بوقوع پیوست.

اما آنچه که به حرکات یک ماه گذشته ویژگی معنی میبخشد، نه تنها دامنه گسترده آنها، در تهران و شهرستانها، بلکه توالی زنجیره وار تظاهراتی است که، اساساً خودجوش و خودانگیخته محسوب میشوند. پیروزی تیم ایران بر عراق، در روز جمعه ۲۰ مهر، فرصت مناسبی برای ابراز شادمانی و رقص جوانان، از دختر و پسر، در خیابانها بود که سرانجام با درگیری و دستگیری به پایان رسید. در یکشنبه شب (۲۹ مهر) همه چیز برای جشن بعد از پیروزی قریب الوقوع، از طرف مردم، و حتی از سوی بعضی از دستگاههای دولتی، تدارک شده بود، لکن شکست تیم ایران در مقابل بحرین، جرقه ای برای انفجار خشم فروخوردۀ جوانان و ورزشدوستان، در تهران و اکثر شهرهای کوچک و بزرگ کشور شد. با معلوم شدن باخت ایران و حتی پیش از پایان مسابقه، شایعه ای مبنی بر این که مسئولان حکومتی به تیم فوتبال اجازه برد نداده اند زیرا که از راهیابی ایران به جام جهانی و رونق بیشتر فوتبال در کشور وحشت دارند، به سرعت پخش گردیده، و به نوبه خود، باعث گسترش اعترافات شد. تلویزیون رژیم در تقاضای آرام کردن جوانان معتبر، همان شب اعلام کرد که فدراسیون فوتبال کشور، در مورد مجاز نبودن برخی از بازیکنان بحرینی برای حضور در این مسابقه، به فدراسیون جهانی شکایت کرده است (در حالی که همان موقع معلوم بود که پاسخ فدراسیون جهانی به شکایت ایران منفي است). این ترفند هم مثل دیگر تلاشهای حکومتیها ثمری نبخشید و تظاهرات، در تهران و برخی جاهای دیگر، در شب بعد هم ادامه یافت. در مسابقه بین تیمهای ایران و امارات عربی متحده، که پنجمین سوم آبان در تهران برگزار شد، در حالی که در ورزشگاه "ازادی" فقط بیست

از صفحه یک حساس‌ترین آنها، رویارویی فوتیالیستهای ایران و بحرین، در روز یکشنبه ۲۹ مهر (۲۱ اکتبر) در بحرین بود که، در صورت برد تیم ایران، حضور آن در جام جهانی قطعیت می‌یافت. اما باخت غیرمنتظره ایران در برابر بحرین، نه تنها بخت آن را کاهش داد بلکه موجب تظاهرات بسیار گسترده ای در تهران و دیگر شهرهای بزرگ و کوچک، در شب همان روز شد که، در برخی مناطق، تا شب بعد (۳۰ مهر) نیز ادامه یافت.

این بار، نه برد تیم ملی ایران بلکه باخت آن بود که زمینه ساز اعتراضات خیابانی و حتی شعار علیه رژیم حاکم شد. تداوم این تظاهرات در هفته گذشته نشان داد که "بازی" اصلی تازه پس از هر مسابقه آغاز می‌شود. مشکل بزرگ و درمانگی حکومت ملایان هم دقیقاً در همین جاست. ابراز احساسات شدید، تظاهرات و حتی درگیری و خشونت در ارتباط با رویدادها و رقابت‌های ورزشی، پدیده ای نادر و کم سابقه نیست و امروزه در اغلب جوامع، به درجات مختلف، مشاهده می‌شود.

در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، از یکسو به علت شدت کنترل و مراقبت و سرکوبگری و از دیگر سو، به واسطه محدود شدن فعلیتهای ورزشی، رژیم حاکم بر آن کمان بود که میتواند این زمینه را نیز زیر کنترل خود درآورده و از وقوع تظاهرات، به هر عنوان و بهانه‌ای، جلوگیری کند.

لکن نه شدت سرکوبگری رژیم و نه سیاستهای آن در ایجاد محدودیت برای امور و علایق ورزشی، و نه حتی تلاشهای بعدی آن در جهت تحت کنترل درآوردن این فعالیتها و بهره گیری از آنها در راستای مقاصد خاص سیاسی و جنایی، نتوانست مانع از جلب تمايل و اشتیاق فراوان مردم، و بویژه جوانان، به سمت ورزش و اهمیت فزاینده آن در زندگی فردی و اجتماعی بشود.

طی سالهای گذشته، در موارد متعددی، مسابقات ورزشی به تظاهرات در ورزشگاهها و خیابانها، و حتی به درگیری و اعتراضات علیه رژیم انجامیده است. در این موارد، طبق معمول، جمهوری اسلامی کوشیده بانسبت دادن آنها به عوامل "بیگانه"، "ضد انتقالب" و نظایر اینها، ظاهراً خیال خود را آسوده کند.

ولی استمرار این حرکات، در موقعیتها و مناسبتهای مختلف و حتی غیرمنتظره، آن آسودگی خیال را به اضطراب و هراس مبدل ساخته است.

یکی از مهمترین این قبیل تظاهرات، که در واقع، خواب و خیال سردمداران حکومتی

به تظاهرات وسیعی علیه ارگانهای حکومتی و یا کلیت آن، تبدیل میگردد. لکن مسابقات و رقابت‌های ورزشی که از معبدود موارد و زمینه های موجود ابراز احساسات و شادی، در فضای خفغان زده جامعه ایران است، نیز غالباً در اثر دخالت و درگیری نیروهای سرکوبگر رژیم، به صورت مفری برای بیان خواستهای اجتماعی و سیاسی جوانان و سایر افشار مردم درمی‌آید و هرگاه به تظاهراتی علیه حکومت مبدل شود، به شکل نوعی دهن کجی به مواعیظ و "قدسات" حکومتیها جلوه گر میشود. این واقعیت، قبل از هر چیز، از ماهیت و تناقضات درونی خود رژیم، از جمله در مورد ورزش، بر میخیزد. به لحاظ عقیدتی، ورزش‌های امروزی، به عنوان فعالیت و رویدادی اجتماعی، با افکار و احکام تمامیت خواه ملایان حاکم سازگاری ندارد. از نظر سیاسی، هرگونه رویداد و فعالیت جمعی غیرسیاسی نیز که تحت مراقبت و کنترل کامل عوامل و ارگانهای حکومتی نباشد، موجب نگرانی و هراس، و بنابراین مضر و یا نامطلوب است. هرچند که برخی دستجات حکومتی کوشیدند که به نحوی امور و فعالیتهای ورزشی را زیر کنترل درآورده و از آنها به نفع جناح خود و یا کل جمهوری اسلامی بهره برداری کنند، اما بواسطه تناقضات درونی ایدئولوژی و منازعات داخلی جریانات حاکم، نتوانستند توفیق چندانی به دست آورند.

مسابقات بزرگ ورزشی، در شرایط حاضر، غالباً فارغ از ملاحظات سیاسی نیست. اما آنچه که رویدادها و رقابت‌های ورزشی را در جامعه امروز مابه صورت مسئله‌ای کاملاً سیاسی درآورده است، در اساس خود سیاستها و اقدامات رژیم اسلامی حاکم است. در جایی که نه فقط طرز پوشش و آرایش زنان و نه تنها موسیقی، بلکه نهود آراستن ویترین مغازه‌ها و یا نگهداری سگ به وسیله معبدودی تبدیل میشود، مسئله حاد سیاسی و امنیتی تبدیل میشود، طبعاً مقوله ای مانند فوتیال، که با میلیونها علاقمند، تماشچی، بازیکن، و سر و کار دارد، در سرلوحة مشکلات و مخمصه‌های سردمداران جمهوری اسلامی جای میگیرد. اینان، اگر میتوانستند، میخواستند ورزش‌های جمعی و قهرمانی را بطور کلی برچیتند، همانطور که ورزش زنان را طی سالهای متداولی عملاً تعطیل کردند، چنان که میخواستند چهارشنبه سوری را موقوف نمایند، و اما نتوانستند. بر عکس، رشد و رواج علاقه به فعالیتها و مسابقات ورزشی در میان جوانان، اعم از دختر و پسر، مایه اضطراب و وحشت فزاینده آنان گشت. این طرز برخورد آنها به مقوله ای مثل ورزش، باری دیگر، بر همگان آشکار ساخت که حکومت ملایان نه تنها در تضاد با خواستهای اکثیر مردم است بلکه با مقتضیات زندگی امروزین نیز هیچ سرریز شده و، بعضاً،

اعتراضات جوانان و افشار مختلف توده‌ها، در ارتباط با مسئله ورزش و یا مسائل دیگر، پایان بدهد. و این نکته ایست که برخی از عناصر و جریانات حکومتی هم بدان پی برده اند. لکن وقوع و تداوم اینگونه حرکات، به سهم خود، به مناقشات جاری دستجات رقیب رژیم دامن میزنند.

دار و دسته جناح خامنه‌ای، با "اقلیت" خواندن این‌وہ عظیم معتبرضان و با نسبت دادن حرکتهای اثنان به تحیریک نیروها و رسانه‌های خارجی، دولت خاتمی را مورد انتقاد قرار میدهدند که چرا نمیتواند از حرکات "مشتبی اوپاش" جلوگیری و "امنیت" را در جامعه برقرار کند. برخورد خاتمی به این مسئله نیز، طبق معمول، دوپهلوست. وی در مصاحبه ای با خبرنگاران، در اول آبان، با اشاره به این که "شادی کردن و خوشحال شدن برای پیروزیها و موقفيتهای ملی، متعلق به هیچ دسته و گروه خاصی نیست. بخصوص جوانان عزیز ما حق دارند شادی کنند"، گفت: "جوانان عزیز ما باید این رفتارها را متناسب با معیارهای ارزشی و فرهنگی ایران ابراز کنند، ما نمیتوانیم به کونهای شادی کنیم که این شادی، باعث رنجش دیگر شهروندان و یا برخی رفتارهای ناشایست از نظر اخلاقی، اسلامی و فرهنگی شود" و افزود: "البته در این زمینه، مقداری سوءاستفاده میشود. همیشه جامعه کسانی را دارد که ناراحتیهایی دارند، اوپاشگری میکنند و هنجارهای جامعه را میشکند باید با این عوامل، بطور جدی برخورد شود". و زیر اطلاعات دولت وی نیز، که جهت برقراری "امنیت" شدیداً تحت فشار است، بطور ضمنی، به درماندگی رژیم اعتراض کرده و اعلام داشت که آشوبهای اخیر خیابانی به معنی "بحran امنیت ملی" نیست بلکه نشان دهنده آسیب پذیری اجتماعی نظام است.

پاره ای تحولات سیاسی سالهای اخیر، این گمان باطل را در میان جناح خاتمی، و حتی برخی جریانات اپوزیسیون، بوجود آورده بود که گویی اکثر مردم گوش به فرمان این جناح و یا شخص خاتمی هستند. شرکت گسترده مردم در بعضی از انتخابات نیز به این ظن دامن زده بود. لکن بروز و مسابیل دیگر، به روشنی نشان داد که حرکات اعتراضی توده‌ها، و بویژه جوانان، اساساً خودانگیخته و مستقل است. حرکاتی که ضمن آن، نه تنها شعار "مرگ بر خامنه‌ای" بلکه شعارهای "مرگ بر ملایان" و "مرگ بر جمهوری اسلامی" هم تکرار میشود. تظاهرات و اعتراضات جمعی اشار گوناگون مردم، البته، محدود و منحصر به موقعیتها و رویدادهای عده ورزشی نبوده و نیست. در موارد و مناسبتهای متنوع دیگری، از چهارشنبه سوری و سیزده بدر گرفته تا مسئله شهرستان و استان شدن فلاں شهر و منطقه، علاوه بر کمبود، گرانی، بی‌آبی، بیکاری و، جشن و شادمانی معمولی و یا خشم و نفرت توده‌ها سرریز شده و، بعضاً،

شب ۳۰ مهر، حدود ۱۵۰۰ دانشجو دست به تظاهرات زده و شعارهایی علیه جمهوری اسلامی و خامنه‌ای سر دادند. در پی این رویدادها، سفر خامنه‌ای به اصفهان، که قرار بود فردای آن شب انجام بگیرد، ظاهراً به بهانه کسالت، یک هفتۀ به تعویق افتاد. این شهر، به گزارش خبرنگاران خارجی، حالتی شیوه حکومت نظامی یافته بود. در همین حال، از سوم آبان نیز، پلیس یورش گسترده‌ای را برای جمع آوری آشوبهای تلویزیونی ماهواره‌ای آغاز کرد. توجیه ظاهری این تهاجم آن بود که برخی کانالهای تلویزیونی خارجی مردم را به شورش تحیریک میکنند.

برای مقابله با تظاهرات غالباً مسالمت آمیز مردم در این ایام، جمهوری اسلامی مسلح و امنیتی خود را تمامی انواع نیروهای مسلح و امنیتی خود را به میدان آورده بود: علاوه بر نیروهای عالی انتظامی، نیروهای ویژه ضد شورش (وابسته به همین نهاد) نیز، با تجهیزات مخصوص نقشی اساسی در حمله به تجمعات مردم، دستگیری و پراکنده کردن تظاهرکنندگان داشتند. در کنار اینها، عوامل و نیروهای بسیجی، تحت فرمان سپاه پاسداران نیز وظیفة عده ایجاد درگیری و مضروب ساختن افراد را انجام میدادند، گذشته از آن که نیروهای خود سپاه هم غالباً در مراکز و نواحی حساس شهرها مستقر میشدند. "بیان شخصی"‌ها، یعنی مأموران وزارت اطلاعات و یا عوامل و هنجارهای جامعه را میشکند باید با این نقش خاص خود را در سرکوب تظاهرات مردم ایفا میکردند. یکی از مسئولین نیروهای انتظامی، در مصاحبه ای با روزنامه "نوروز"، با اشاره به همراهی‌های "نیروهای مختلف در این زمینه، در مورد "علت حضور نیروهای بسیجی در کنار مأموران انتظامی در درگیریها" گفت: "این وظيفة نیروی انتظامی است که با اخلاق و آشوب برخورد کند، اما در مرحله بعد نیروهای دیگری وارد میشوند".

در جریان تظاهرات مردم در نه آبان، اگرچه نیروهای انتظامی و بسیجی و امنیتی، در تمامی میدان‌ها و مناطق عده تجمع جوانان، مخصوصاً در نارمک، میدان محسنی، شهرک قدس، و مستقر شده بوند، ولی از مداخله مستقیم و تهاجم شدید خودداری کردند. از این رو نیز میزان درگیری و دستگیریها، نسبت به حوادث قبلی، محدودتر بود. دلیل این عدم مداخله، ظاهراً مصادف شدن این تظاهرات با شب جشن "نیمة شعبان" عنوان شد ولی، در هر حال، این نشانه آشکاری از درماندگی و عقب نشینی رژیم در این زمینه بود. خود خامنه‌ای، ضمن تکرار تهدیدهای همیشگی، در این باره گفت: "ما از جوانان ایثارگر (بسیجی‌ها) خواستیم که از برخورد با این افراد (تظاهرکنندگان) خودداری کنند، و گرنه جوانان برومند ما میتوانستند به مسئله این اقلیت پایان بدهند". بسیج گسترده نیروهای سرکوب و بگیر و بیندهای بیشمار نتوانسته است - و نمیتوانست - به تظاهرات و

سخنان اخیر رهبر جمهوری اسلامی و انگیزه های تسخیر سفارت آمریکا:

## پس از ۲۲ سال، شبح گروگانگری همچنان بر آسمان تهران پرواز می کند!

به زنده یاد، آقای کیانوری رهبر سابق حزب توده «افتخار» داده اند! آقای هاشمی رفسنجانی نیز در کتاب خاطرات خود بر این افتخار افزوده و گفته اند:

«بسیاری از دولستان، آن زمان (منظور دوران رونق خط امام و زمانه های اقتدار آقای هاشمی است) برای تضعیف ما میگفتند، فلانی را اگر عمامه اش را کنار بزندیم، روی بیشانی اش داس و چکش میبینید!»

به گونه ای که از محتوای این خاطرات و دیگر استناد تاکنون انتشار یافته بر می آید، اگر رابطه آن لطیفه با داس و چکش مخدوش باشد، اما رابطه آقای هاشمی با تسخیر سفارت، از هر چیز شفاقت است. ایشان خود تاکید دارند که، پس از تسخیر سفارت آمریکا و اقتدان آبها از آسیاب همراه با آقای بهشتی خدمت امام رسیدند و ایشان را در جریان امر قرار دادند. همزمان آقای بازرگان نیز استعفا کرده بود و مسئله جانشینی ایشان نیز موضوع مذاکره قرار گرفت.

با این معنا آقای خمینی سیاستگزار تسخیر سفارت و گروگانگری آمریکائی ها نبوده اند. همانگونه که امروز نیز آقای خامنه ای، سیاستگزار نفی مذاکره با آمریکا در ظاهر امر نمیتواند باشد.

با اینهمه و على رغم آنچنان نیروی آتوريتی که انقلاب از آقای خمینی ساخته بود، ایشان برای چنین چرخش سیاسی حکومت به صهی گذاشتند بر تسخیر سفارت و گروگان گرفتن غیر قانونی اعضاء سفارتخانه، نیاز پیدا کردند. همان نیازی که در پی اینهمه سال، هنوز به جان رهبر جمهوری اسلامی می افتد تا او را بانیاز جامعه و افکار عمومی جهان، دراندازد.

نیازمندی «امام راحل» محصول مدیریت کلان نمی توانست باشد. نتیجه فقدان تجربه کشورداری در ابعادی بسیار خرد بود. ناشی از عدم شناخت قانون مندیهای جامعه و نداشتن درک از اهمیت نقش قواعد، اصول و تعهدات ملی و بین المللی در نهادینه کردن یک نظام سیاسی بود. از پی آمد اجتناب ناپذیر تسخیر سفارت، فقط یک مورد، جنگ هشت

ساله کافی است. مصیبت بزرگی که میلیونها کشته و علیل و صدها میلیارد دلار خسارت مالی برای مردم ایران به ارمغان آورد. ایران از پس این جنگ هنوز کمر راست نکرده است.

نیازمندی آقای خامنه ای، اگر همان «آرمانها» باشد که هست، ایران را به ادامه همان راه می کشاند. نیاز به اسلامی کردن هرچه بیشتر حکومت و با عناصر جمهوریت در اقتدان، چه بسا میتواند برای مردم کشور ما مصیبت بزرگتری بیار بیاورد. نیاز رهبر جمهوری اسلامی در کنار دسته گل طالبان، چه بسا میتواند کانونهای ناآرام و جنگ طلب

چه منطقی، کدام اندیشه و فکر اساسی، مذاکره و رابطه دولتها با یکدیگر را رد میکند، مصالح ملی و منافع عمومی مگر فریضه های دینی هستند، که با کلامی یا خیال ناثوابی فرو بریزند، کسی که خود اسیر خوف نباشد از ترس مذاکره نمیترسد. پس کدام انگیزه ها ضرورت نمی مذاکره را به آقای خامنه ای دیگه میکند، است و در خدمت منافع چه کسانی قرار میگیرد؟

### انگیزه های گروگانگری، سریل ماجرا!

حقیقتی سمت عیان که نه آقای خامنه ای خام مانده است و نه حساب و کتاب دولت ایران در «مذاکره و رابطه» با دولت آمریکا در هم میریزد، این در درجه اول به محتوای «مذاکره» و نسخه این «ارتباط»، ارتباط پیدا میکند. حال آقای خامنه ای چرا بر این حقیقت پرده می افکند، خود در گرو همان اهدافی است که گروگانگری اعضا سفارت را الزام آور نمود. راه حل رهبر کنونی جمهوری اسلامی، همان راه حل «امام راحل» است.

آن زمان، گروگانگری برای آقای خمینی حکم تزکیه نفس حکومت را پیدا کرد و اسباب بیرون ریختن «لیبرالیسم» از دایره قدرت گشت. هدف مقدماتی تسخیر سفارت، نه قطع رابطه با آمریکا، که در هم شکستن دولت بازرگان را مدنظر داشت. گروگانگری، با پا گذاشتند بر قواعد بین المللی و نقض اصول سازمان ملل متحد که جمهوری اسلامی خود به رعایت آن تعهد سپرده بود، صورت گرفت. فقط نقض قواعد بین المللی لازم بود، که از شکل بندی پایه های جمهوریت ممانعت بعمل آید و بندهای نهاد اسلامیت تقویق پیدا کند. فقط عدم تعهد در بیرون میتوانست راه بی تعهدی در درون را فراهم بیاورد. با پا گذاشتند روی حقوق بین الملل میشد روی حقوق بشر در داخل پا گذاشت. همه اقمار اردوگاه سوسیالیستی و نمونه های لیبی و کره و کوبا بودند.

آقای خمینی وقتی برکت تسخیر سفارت آمریکا را در پرتو پشیبانی قطب چپ ضد امپرالیستی و نمایندگان مجسم آن در ایران، مهیا نیست، از این سیاست و پیروزمندی درخشنان آن اسقبال کرد. ثمره های تسخیر

سیاست از پی هم میرسیدند و بساط یک حکومت مطلق را تزئین میکردند. به فاصله کوتاهی گروگانها آزاد گشتهند. اما رابطه با آمریکا برای به گروگان نگهداشت طرفداران جمهوری، همچنان در گروگان باقی ماند. این همه، بعدها به چکیده «آرمانهای امام راحل» مبدل گشت. اخیرا نیز برخی از طرفداران چپ آنزمان تسخیر سفارت، آفرینش «خط امام» را

مصطفی مدنی سیزدهم آبانماه، بیست و دومین سالگشت پورش دانشجویان «خط امام» به سفارت آمریکا و تسخیر «لانه جاسوسی» سمت. بهانه تأملی بر یک شرم تاریخی که جمهوری اسلامی و چپ پشتیبان این تسخیر، هنوز وامدار آن هستند.

بسیاری از پاییوران جمهوری اسلامی، البته از این مدنی به درست فاصله گرفته اند. سیاستهای مدرانه دولت خاتمی نسبت به فاجعه ۱۱ سپتامبر نیویورک و موضع در قبال پیامدهای پیرامون آن، دال بر این تدبیر است. بخش وسیعی از دولستان چپ مانیز که به مدرنیته روی آورده اند، از هم آوائی با تسخیر سفارت، خود را نمیبخشدند.

سیمای سیاسی جهان در این دو دهه تغییر بسیار کرده است. قطبیهای ایدئولوژیک قافیه را باخته اند و دیگر شناسی برای حفظ قدرت، هرگز ندارند. مزید بر این، بیست سال کشورداری نیز باید برای مستولان جمهوری اسلامی درسی بوده باشد. اما چرا کهن مرد این جمهوری، رهبر امروز نظام اسلامی، این مکتب، کوچک درسی نگرفته است؟ آیا میتوان باور داشت، آنکس که زمانی در معاشرت با شعر و تاریخ بوده است، امروز مظہر تازیانه و ترس باشد؟ آیا میتوان پذیرفت آنکه از آغاز بدعت این جمهوری، پرچم سخن حکومت را میکشیده است، کسی که «افتخار» دو دوره تجربه ریاست اجرائی کشور را روی شانه ها دارد، چنین با سخنان غیرمسئولانه و نامتعارف، به میدان بیاید. سخنانی که هر کلام آن زمینه ساز، استبداد سیاسی و هر واژه آن مولد سیه روزی بیشتری برای مردم کشور ما میگردد.

آقای خامنه ای رهبر جمهوری اسلامی، آیا هنوز در فرسای اوان انقلاب و اندیشه تسخیر سیر میکنند؟ آیا میشود با ایدئولوژی سالاری، از جمهوری سخن گفت؟ ایشان آیا بر این خیال هستند که با باورهای دوران خامی و بی ترجیگی، با سنتهای دوران بیانگردی، میتوان چرخهای صنعتی جامعه ای را که بر گل طیبده است، به حرکت درآورد؟ و گرنه اینگونه سخن گفتن چراست و در کدام خدمت قرار می گیرد؟

در شرایطی که تمامی جهان، ایران را با آن سایه خیره نگاه می کند که چه واکنشی در قبال آمریکا دارد، ایشان می گویند:

«بر اساس یک اندیشه و فکر اساسی و دارای منطق، ما معتقدیم نه تنها رابطه بلکه مذاکره با آمریکا نیز بر خلاف مصالح ملی و منافع ملت است و مسئولانی که این آرمانها را همانظور که امام راحل ترسیم کرده اند قبل نداشته باشند، ادامه مسئولیت آنان حرام شرعی است.»

ناهید

## جبهه براندازی و وظایف کمونیستها

بحث جبهه سرنگونی، چند سال پس از طرح آن، اکنون جایگاه ویژه‌ای را در میان مباحث اپوزیسیون چپ ایران به خود اختصاص داده است. اوضاع کنونی جامعه، وضع تقابل نیروهای اجتماعی و وضعیت نابسامان جنبش چپ ایران خواسته و یا ناخواسته، بحث چگونگی ائتلاف را به یکی از مباحث مهم جنبش چپ تبدیل نموده است. اما نه آن بی انتباخته‌ای اولیه و نه این مورد توجه قرار گرفتن درقطع کنونی، تصادفی و بی‌دلیل نیست. در سالهای پر جوش و خروش گذشته هر سخنی و یا هر حرکتی در جهت رفع پراکنده‌گی کنونی که با تفکر حاکم بر چپ انقلابی ایران خوانائی نداشت، چون کفر ابلیس در واکی قدیسیان تلقی میگردید و به باد انتقاد گرفته میشد کویا که همه مسائل حل شده تلقی میشد و هیچ پرسشی نبود که بی پاسخ مانده باشد. اگر بحثی هم در جهت رفع این پراکنده‌گی انجام میگرفت نه بر روی درستی یا نادرستی اش بلکه بر سر نامگذاری و جزئیات تفسیری آن دور میزد.

اما امروز شرایط به گونه‌ای دیگر است زیرا که نه تنها به دنبال شکست سیاسی و سازمانی چپ سنتی ایران، دیوار مستحکم جزم‌گرائی ترک برداشته، بلکه چشمها و گوشها باز گردیده و جستجو برای خروج از بن‌بستهای فکری و سیاسی، و کوشش برای تغییر اوضاع کنونی و پیدا نمودن راه حل‌های واقعی برای پاسخگوئی به مشکلات جامعه و در نتیجه تلاش برای تغییر مناسبات جامعه، بیش از بیش نمایان گردیده است.

اهیت پرداختن به این بحثها را از زاویه دیگر چنین میتوان توضیح داد که خصوصیات ویژه جامعه و حد بودن تضادهای اجتماعی، فشار موجود بر زندگی آحاد جامعه بخصوص اقشار محروم و زحمتکشان، کشمکشها و تضادهای درون حکومتی، و هر لحظه، امکان وقوع یک تکان شدید را محتمل میکند. این تکان اما، با توجه به داده‌های موجود در شرایط کنونی نه یک انقلاب اجتماعی بلکه تنها شکل تغییر حاکمیت سیاسی را دنبال خواهد داشت به این لحاظ بحث ایجاد جبهه وسیع در راه سرنگونی جمهوری اسلامی درون اپوزیسیون تا این حد میتواند مورد بررسی قرار گیرد که به سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بر بنای یک پلتفرم مشترک تا مقطع بعد از سرنگونی جوابگو باشد زیرا که تنها مسئله سرنگونی از نظر اجتماعی منافع و اهداف تاریخی پرولتاریا را تامین نخواهد کرد و به نتیجه معینی نخواهد رسید و در نیمه راه میماند و به انتظارات پرولتاریا پاسخ نداده و تنها به قدرت یابی بخششائی از بورژوازی یا خردی بورژوازی و یا ترکیبی از ائتلاف این دو که سالها انتظار

گروگانگیری اقای خمینی اغاز زودرس پایان دادن به همکاری‌های بین المللی و سرآغاز درگیری جمهوری اسلامی با دنیا اسلامی، خصوصیات تاریخی یک دولت عمومی جهان را که بگونه‌ای سمت‌پذیر جذب شکوه انقلاب ایران گشته بود، در چشم بهم زدنی تخریب کرد. الگوی حکومتی جمهوری اسلامی، خصوصیات افراطی گروهها و محافظی را مذهبی را به سرعت آشکار کرد و بجای پشتیبانی از ملل محروم که داعیه آنرا داشت، خشونت طلبی افراطی گروهها و محافظی را دامن زد که نه در تقابل با سرمایه بلکه در برابر تمدن پسر معاصر صفت کشیده بودند. ظهور امثال طالبان و ترازدی دهشتبار ۱۱ سپتامبر آخرین پرده از نمایشی بودند که میباشد پایان کار مذهب برای قدرت را اعلام می‌کردند.

در ایران و با توجه به روند اصلاحاتی که همچون یک خط ممتد از کوچه و خیابان تا قلب حکومت دویده است، نکوهش واقعه غم انگیز نیویورک، ترجمان خود را در سرفصل تازه‌ای پیدا میکند، که همکاری‌های جهانی و به رسمیت شناختن حقوق بین الملل در عرصه جهانی و رعایت حقوق بشر در داخل کشور و بر پایه اصول جمهوری، مقدمات اولیه آن میتواند باشد.

آقای خامنه‌ای خلاف جریان شنا میکند و در شتاب بسوی تداوم بخشیدن درگیری با جهان خارج، و تقویت استبداد در دنیای درون، به خانه نشین کردن اکثر مسئولانی در قوای اجرائی و مقتنه کمر بسته است که مترصد نجات جمهوری اسلامی از مصاف در این مهلکه‌اند.

نتیجه این تقابل در جمهوری اسلامی برخلاف تحلیلهای رایج، تعین تکلیف نهائی و غایبی یک جناح بر دیگری نیست. محصلو این مقابله، خنثی کردن دستگاه اجرائی و ادامه افیونی بی سیاستی‌های اولیه حکومت فرا می‌خواند که اضمحلال صنعتی، جامعه ما را تا سرحد انفجار برده است. جمهوری اسلامی امروز با احزاب برانداز سروکار ندارد. با خشم غیر قابل مهار جوانان ۱۳ تا ۱۷ ساله روبرو گشته است که هیچ آینده‌ای برای خویش نمیبینند. آقای خامنه‌ای بجای توجه به دلایل این خشم، همین جوانها را به سرکوب کردن خودشان دعوت کرده است.

این خشم آیا جز نتیجه اضمحلال اقتصادی، سقوط سیاسی و مردود گشتن تدیری‌گری قدرتی نیست که بجای مدیریت کاربردی، میخواهد بحران بی‌افریند تا بر انصار و اقتدار مذهبی فراجامعه متکی بماند؟

چنین تفاسیر افراطی از قوانین مناسبات جهانی، هر منافعی را که دنبال کند، بی شیوه از اندیشه‌ای غیر مبتکرانه و نااینده نگر حکایت دارد که قدر مسلم هرگونه مصالح و منافع ملی را در خود نفی می‌کند. آرمانهای آقای خمینی اگر دو دهه پیش می‌توانست پیروزبخش باشد، امروز فقط وسیله شکست خواهد گشت. آن پیروزی محصلو شرایط داخلی و بین المللی خاصی بود که استقرار یک دولت مذهبی را دشمن نمی‌داشت. امروز همه دنیا به اسلام حکومتی به چشم دشمن نگاه میکند.

**با ارسال عکس، خبر و گزارش  
اتحاد کار  
را تقویت کنید.**

کاخ سفید را به توطئه‌های دردآورتری علیه ایران ترغیب کند، یا مستمسکی مطلوب برای تلافی جوئی شود. آقای خامنه‌ای اگر بگونه طالبان به دنیا نمینگردد، اگر «مصالح ملی و منافع ملت» را مدنظر میگیرد، نمیتواند در عین حال بر آن روی سکه منافع دولتها «استکباری» که میتواند در یک مناسبات برابر در سمت پیشرفت صنایع و رشد تکنولوژی هدایت شود، بی تفاوت بماند. به چنین مناسباتی، تنها مذاکرات علمی و ارتباط رسمی معنا می‌بخشد. حالی که بر مدار مذاکرات زیرمیزی و روابط هر از گاه پنهانی که جمهوری اسلامی در تمامی این دو دهه پادلالها و واسطه‌های ظهور امثال طالبان و ترازدی دهشتبار سپتامبر آخرین پرده از نمایشی بوده است، همانا فقط حرص سود «استکبار» را سیراب کرده است بی آنکه سهمی از پیشرفت داشته باشد.

این آیا «مصالح و منافع ملی» سست که آقای خامنه‌ای ادامه آنرا توصیه می‌کند. یا منافع و مصالح اولیگارشی دلال و اقازاده های کارگزار که یک شبه به میلیاردها ثروت دست یافته‌اند؟

به پایان بردن بساط گروگانگیری و برقراری مذاکره و ایجاد ارتباط برابر با آمریکا اگر نتواند قدرت طلبی دولت آمریکا را مهار کند که نمی‌تواند، اما وسیله‌ای خواهد میتواند باشد.

آقای خامنه‌ای از خانه ای مصالح صنعتی.

آقای خامنه‌ای امروز در حالی مسئولان اجرائی کشور را به بازگشت سمبلیک به انقلاب بهمن و بی سیاستی‌های اولیه حکومت فرا می‌خواند که اضمحلال صنعتی، جامعه ما را تا سرحد انفجار برده است. جمهوری اسلامی امروز با احزاب برانداز سروکار ندارد. با خشم غیر قابل مهار جوانان ۱۳ تا ۱۷ ساله روبرو گشته است که هیچ آینده‌ای برای خویش نمیبینند. آقای خامنه‌ای بجای توجه به دلایل این خشم، همین جوانها را به سرکوب کردن خودشان دعوت کرده است.

این خشم آیا جز نتیجه اضمحلال اقتصادی، سقوط سیاسی و مردود گشتن تدیری‌گری قدرتی نیست که بجای مدیریت کاربردی، میخواهد بحران بی‌افریند تا بر انصار و اقتدار مذهبی فراجامعه متکی بماند؟

چنین تفاسیر افراطی از قوانین مناسبات جهانی، هر منافعی را که دنبال کند، بی شیوه از اندیشه‌ای غیر مبتکرانه و نااینده نگر حکایت دارد که قدر مسلم هرگونه مصالح و منافع ملی را در خود نفی می‌کند. آرمانهای آقای خمینی اگر دو دهه پیش می‌توانست پیروزبخش باشد، امروز فقط وسیله شکست خواهد گشت. آن پیروزی محصلو شرایط داخلی و بین المللی خاصی بود که استقرار یک دولت مذهبی را دشمن نمی‌داشت. امروز همه دنیا به اسلام حکومتی به چشم دشمن نگاه میکند.

اما برنامه حکومت اینده نیست. مسئله جبهه و اصولا هر ائتلافی با نیروهای دیگر سیاسی نیز از این زاویه قابل بررسی است. که ائتلافی است با حفظ استقلال عمل فقط به منظور پیشبرد مبارزه علیه رژیم حاکم و مقابله با رژیم های توتالیت. و گرنه ائتلاف با چشم انداز تشکیل حکومت ائتلافی سرانجامی چز چرخ پنجم شدن کمونیستها در حکومت بورژوازی و یا خرد بورژوازی اینده و از بین رفتن دستاوردهای طبقه کارگر خواهد داشت. لذا وظیفه ماست تلاش نمائیم تحت یک پلتفرم مشخص که آنهم میبایست حتما نتیجه توافق تمامی سازمانها و شخصیتها و نیروهای لاثیک اپوزیسیون چپ و مترقبی (به جز سازمانها و افرادی که در دو رژیم گذشته و حال دستشان به خون مردم ایران آغشته بوده و یا در این راه قدم نهاده اند)، گذشته از اختلاف نظرها بر سر این یا آن مسئله نظری و اجتماعی، باشد، تشکیل یک جبهه داده و همراه با مبارزات مردم به تدارک تغییر حکومت بنیشینیم مسلم است که درون جامعه ایران یک نیروی بالفعل و بالقوه پراکنده از تمامی عناصر و شخصیتها و گروههای مختلف اجتماعی وجود دارد که متسافانه جو ترور و خفقان حاکم بر جامعه تا کنون سد بزرگی در راه متشکل شدن آنان بوده است و تشکیل یک جبهه وسیع و قدرتمند در خارج از کشور راه را برای پیوند جنبش مترقبی و انقلابی داخل و خارج هموار خواهد نمود. و این امر مسئله ای تازه و بیچیده نیست زیرا که تجربیات تاکنونی جنبش سیاسی کشور ما و جنبش های انقلابی جهان در پریودهای زمانی مختلف بیانگر این واقعیت بوده که مادامی که پراکنگی بر ما حاکم است راه بجائی خواهیم برد.

دسته‌ها

به رسمیت شناختن حق شادی مردم، برای پیشیریت متمدن امروز حکومی در حد به رسمیت شناختن حق نفس کشیدن است!! اساساً بروز هیجانات و عواطف، که واکنشهای طبیعی انسان است، با خطابه و دستور تنظیم نمی شود و نمی تواند تابع امر و نظام خاصی بشود. با شادی و غم، خنده و گریه و نمی توان کلیشه ای برخورد کرد و آنرا در زمان مشخص و یا مکان معینی به رسمیت شناخت و خارج از آن زمان و آن مکان، با آن به مقابله بروخاست. این جناح با این تناقض، عمل‌الدرو مقابل مردم قرار می گیرد و به مهره بی اراده و حداقل منفعل جناح طالبانی حکومت تبدیل می شود و بیش از پیش از مردم فاصله می گذارد.

**۵**- نگاه نیروهای آزادیخواه داخل و خارج از کشور به این حرکات یکسان نیست. اگر از ارزیابیهای غلوامیز بعضی از آنها درگذریم، به نظر می‌رسد، نسبت به جایگاه و آینده این حرکات در روشی وجود ندارد. برخوردهای تاکنونی نیروهای سیاسی به این حرکات، بیشتر تبلیغی و اعلام موضع بوده است.

صفحه ۱۳ در بقیه

در صورت هژمونی اقشار و طبقات غیر پپرولتری، در صورت تفوق آگاهی غیر سوسیالیستی بر آگاهی سوسیالیستی، و در فردان صفت مستقل و مشکل طبقه کارگر و در نتیجه در صورت عدم آمادگی این طبقه برای کسب قدرت سیاسی بعد از سرنگونی، روشن است که نمیشود برای آن برنامه ای ارائه داد و روشن است که در چنین شرایطی، توهمند کسب قدرت سیاسی و ارائه برنامه جهت تحقق آن، بیشتر به خیال احمقانه و کودکانه شباخت خواهد داشت و در بهترین حالت به فاعله ای دیگر منجر خواهد گردید. بدون شک هنگامی که توده های عظیم رحمتکشان یک جامعه در جریان و پروسه سرنگونی نیرو و توان و موجودیت شان را در صحنۀ کشمکش‌های اجتماعی قرار میدهند و یا هنگامی که حتی فقط برای تحقیق یک خواست سیاسی هزاران نفر قربانی میشوند و دست از مبارزه و مقاومت بر نمی دارند، اگر این مبارزه حتی به شکست بینجامد، و اگر بعد از پیروزی هم خواست آنها متحقق نگردد، مضمون فرهنگ اجتماعی مبارزه در ضمیر ناخودآگاه جامعه حک میگردد و این خود از بزرگترین دستاوردهای اجتماعی یک مبارزه است. برای مثال مبارزه برای آزادی و دمکراسی در یک جامعه استبداد زده را در نظر بگیریم. تقدوهای مردم با قبول خطراتی بسیار، برای آزادی و دمکراسی قد علم میکنند، آیا خود روند این مبارزه در تعیین شخصیت دموکراتیک آنان و جامعه ای که در آن مبارزه میکنند موثر نخواهد بود؟ آیا مضمون اجتماعی مبارزه قابل چشم پوشی است؟ آیا چنین حرکتی خود بیان بزرگترین دستاورد اجتماعی در یک جامعه نیست؟ بطور حتم چرا. ولی اگر بخواهیم مقولات را در هم نیامیزیم، نمیتوانیم این دستاورد اجتماعی را با مقوله تحقق یک انقلاب اجتماعی، که نه فقط دمکراتیزه شدن آحاد اجتماعی بلکه از پروسه آن تغییرات بنیادی در مناسبات تولیدی مستقاد میشود، یکی بگیریم. اگر در جامعه ولایت فقیه زده امروز ایران که در آن ابتدائی ترین حقوق انسانی محلی از اعراب ندارند بدبان مبارزات تقدوهای رژیعی به قدرت بررسد که این حقوق اولیه را بطور واقعی برسمیت بشناسد، بطور حتم آنگاه سرنگونی در شرایط امروز ایران، به یک دستاورد مهم اجتماعی منجر شده است. ولی نه توده هائی که در این سرنگونی شرکت میکنند فقط به این دستاوردها قانع خواهند بود و نه هنگام ارزیابی، بخطاطر آن میتوان از آن به عنوان انقلاب اجتماعی یاد نمود.

با وجود این، کمونیستها موظفند و باید به منظور رادیکالیزه کردن جنبش و طرح و تبلیغ شعارها و خواسته‌های مرحله ای زحمتکشان جهت متمایز کردن صفوں خود از سایر نیروهای اپوزیسیون و افسای همه جانبه رژیم و حاکمیت سرمایه، برنامه داشته باشند و مداروماً به تبلیغ مطالبات و مضامین اجتماعی و خواسته‌ای سوسیالیستی، پیرازند. این برنامه

قدرت را میکشیدند منجر میشود. البته نمیباشد فراموش نمود که سرنگونی رژیم به تنهایی میتواند برخی از خواستهای مرحله ای زحمتکشان را بر آورده نماید و آزادیهای سیاسی و اجتماعی را که لازمه رشد و گسترش نیروهای اجتماعی است به جامعه بر گرداند اما تازه اول راهست. زیرا که حداقل در چهارچوب وضع موجود به پیاره ای از رفرمها منجر میگردد. اما این واقعیتها نبایست مانع کوشش مارکسیستها برای شناخت بیشتر و ارائه تعاریف و مشخصات کاملتری از مفهوم سرنگونی و شرکت آنان در این نوع تحولات گردد. مهم این است که دانسته شود که، سرنگونی به انقلاب اجتماعی ختم نگشته بلکه با آن فرسنگها فاصله خواهد داشت ولی شرکت کمونیستها و پرولتاریا در پروسه سرنگونی با سایر نیروهای چپ اپوزیسیون ضروری است زیرا که حضور فعال کمونیستها در این پروسه به فراگیری تجربیات جدیتری منجر گشته و در ثانی مهر رادیکالیسم پرولتری را بر تارک جنبش سیاسی توده ها به نفع گرایش پرولتری خواهد کوبید و سوما آنان نمیتوانند نسبت به تحولات اجتماع نقشی بی اعتنای داشته باشند و نظاره گر رویدادها باشند، زیرا که در این گونه تحولات نظره های تغییر وجود داشته و میباشد این نظره ها و شرایط را به نفع آرمانها و اهداف پرولتری تغییر داد. نتیجه اینکه، کمونیستها باید برای انقلاب خود یعنی انقلاب اجتماعی بکوشند، به تدارک آن بشینند و آن گاه در راه زمینه سازی و تدارک چنین مهمی در تحولاتی چون سرنگونی که قبلا از لحاظ تاریخی پیش بینی نشده - ولی تحول اجتماعی در مسیر راه آنها قرار میدهد شرکت کنند بدون آنکه نسبت به آینده و هدف چنین تحولاتی متوجه باشند.

اصولاً وقوع تحولات سیاسی از نوع سرنگونی قابل پیش‌بینی نیست. برنامه مشخصی ندارد. تنها چیزی که از آن قابل پیش‌بینی است، مسئله سرنگونی حاکمیت است. لیکن روی برنامه و هدف نیروهای مختلف اجتماعی از شرکت در این تحول به هیچ وجه توافق کلی وجود ندارد. بنابراین سرنوشت آینده بعد از سرنگونی به نقش و توانان نیروهای اجتماعی مختلف بستگی دارد و علی‌الاصل از قبل قابل پیش‌بینی نمی‌باشد. بهتر بگوئیم، دور نمای تا سرنگونی رژیم روشن و آینده پس از آن کاملاً ناروشن می‌باشد. مثال مشخص آن قیام بهمن ۵۷ است که پس از گذار از یک شرایط نیمه دمکراتیک، به استقرار یکی از بربرترین رژیمهای تاریخ منتهٔ گردید.

از دید کمونیستها این فقط یک نیمه راه است و نمیتوان به تدارک آن نشست. نیمه راهی که چگونگی توازن قوا و امکانات بالافعل جامعه، آن را به کمونیستها تحمیل میکند و باخاطر این بخودی خود نمیتواند هدف آنها تلقی شود. زیرا که در چشم انداز سرنگونی، و

این بحث و گفتگو ضروری برای تداوم جامعه دموکراتیک است. عدم تحمل گرایشات در جامعه استبدادی و بر عکس وجود گرایشات و تعامل آنها در جامعه دموکراتیک، سنگ بنای دو متد برخورد با بحث را ایجاد می نمایند. نقد علمی، غیر تحریبی و حقیقت جویانه محصول جامعه دموکراتیک و خود، عامل بقای آن است. نحوه برخورد با بحث و یا شیوه نقد و بررسی یک نظر، منتج از فرهنگ و معرفت تاریخی اجتماعی است. طبیعتاً فرهنگ و معرفت سنتی و استبدادی، بنحو خوبخودی از منطق ارسطوی نقده و روش اتهام و افتراء استبدادی مقابله با بحث مجزا نمیگردد. تاثیر فرهنگ جامعه ما، تمایلی را که تحت عنوان فرقه ای ایدئولوژیک نامیده شده، در صفووف فعالین سیاسی از جمله در میان ما تغذیه کرده است و ما کماکان به نسبتها مختلف حامل مختصات آن می باشیم. این تمایل ما ضمن مبارزه با قدرت سیاسی حاکم، به لحاظ روش نقده میتواند به همان شیوه هایی مبادرت ورزد که در یک فرهنگ استبدادی رواج دارد: یعنی افتراء و اتهام برای حفاظت از موجودیت فرقه و بدیهیات ایدئولوژیک. افتراء و اتهام از این دیدگاه، به محض احساس خطری علیه فرقه یا بدیهیات ایدئولوژیک آن مجاز می گردد. این تمایل درونی ما، منافع فرقه و بدیهیات خویش را بمثابه مقدساتی تلقی می کند، چون حقانیت خود را تردید نماینده می داند و بنابراین از منزلگاه این حقانیت صدور بی محابای اتهام و افتراء علیه معارض فرضی و یا واقعی خویش را درنگ ناپذیر تلقی می کند. من خود را نمونه ای که مورد حمله این اتهامات و افتراءات قرار گرفته است احساس می کنم.

در صفحه "دیدگاهها"ی اتحاد کار، شماره ۹۰، مهرماه ۱۳۸۰، تحت عنوان (سیاست و تشکیلات، برای رفرم یا براندازی و انقلاب) مطالیه نسبت به نوشه های من مطرح شده که دو نمونه از آنها را ملاحظه کنید:

۱- "گرچه در همین چند جمله، با توجه به اینکه به زعم رفیق، درک سرتگونی "سترنی" است و "کارگشا" نیست و هدف، اصلاحات سیاسی در رژیم است، و در نتیجه حداقل بخش "غیراستبدادی" این رژیم پتانسیل و ظرفیت تغییر دارد و می تواند در تحولات پیدایش فرهنگ مدرن و استقرار جامعه مدنی شرکت جوید و به عنوان بخشی از نیروهای اتحاد و ائتلاف تلقی گردد".

هیچیک از نوشه ها و نظرات ارائه شده از سوی من، مواضعی از این نوع را در بر نداشته است و آن "چند جمله" ای که مبنای نسبت های فوق کشته اند نیز چنین هستند: "استقرار رژیمی دموکراتیک و مردمی خواست نهایی این مرحله از مبارزات مردم ایران است. رژیمی که ساختار آن مبتنی بر اصول ساختار دولت سیاسی مدرن و مبتنی بر رأی و اراده مردم باشد. در راستای این هدف، مبارزات مردم علیه استبداد مذهبی گسترش یافته است. این مبارزات، اصلاحات سیاسی در رژیم

داشت که بحث و نظر نمی توانست هیچیک از این مراجع را مورد تعارض قرار دهد. "قضاؤت" درباره هر بحث بر اساس انتباخ آن با این مراجع مربوط بود. و طبعاً جایی که "قضاؤت" صورت می گیرد منافع مراجع گرفته شوند. در اینجا نیز ما شاهد هدف و متد قبلی برخورد با بحث هستیم. بحثی پذیرفته است که معارض منافع معینی قرار نگیرد و با معیارهای پذیرفته شده ای همخوان باشد. ولی آیا می توان حقیقت را در تنگی امنافع "قضاؤت" و "معیار" های حقیقت گونه ای که در ذهن بشر شکل گرفته و الزاماً با حقیقت تاریخی و علمی نمی توانند منطبق باشد قرارداد؟ اگر پاسخ منفی باشد دراین صورت ما، بجای "ازش" و "ضد ارزش" یا قضاؤت خوبی یا بدی یک بحث چه متدى را باید جایگزین کنیم؟ نقد یک بحث چه تمایزی با منطق ارسطوی می تواند داشته باشد؟ نقطه عزیمت یک نقد، بحث در مقابل بحث است. نقد، ارزشی جز مستجوی حقیقت در بحث نمی تواند قائل باشد. در اینجا تمایزی عمیق در هدف و متد با منطق ارسطوی مشاهده می شود. هر بحثی که بر گوشه ای از حقیقت پرتوافشانی کند حتی اگر معارض این یا آن منافع باشد مفید است و محدوده ای برای تحقیق، تجسم و تصور نمی توان و نباید قائل شد. از اینجا متدب بحث با متد منطق قدیمی متمايزی می شود. چون هیچ قضاؤتی ارزشی بر بحث نمی تواند اعمال شود، معیارهای "ازشی" یا "ضد ارزشی" آنرا تعین نمی دهد. به جای قضاؤت بر مبنای معیارهای "ازشی" یا "ضد ارزشی"، نقد یک بحث به تشخیص آن بحث، جدا کردن آن از دیگر گفتمانها، و طرح اشتراکات و افتراءات آنها مبادرت میورزد.

نقده منطبق بر منطق ارسطوی یا امنافع افتراءات منطق استبدادی، عاشق بدیهیات است. تعارض با این بدیهیات، از این دیدگاه خطرناک است. بنابراین، هر عدم توافق به یک شکاف منجر می شود. شکاف به خط و خطابه گناه و گناه به بیماری و بیماری به بیماری لاعلاج تبدیل می گردد. و آیا بدین دلیل نیست که با اتهام و افتراء، به تخریب چهره مخالف مبادرت می شود تا از معیارهای ارزشی و یا منافع گروهی خود حفاظت گردد؟

جامعه انسانی، جامعه طبقاتی و مبتنی بر منافع و تمایلات و گرایشات بسیار متنوع است. دموکراسی، مکانیسم و سیستم شایسته اداره جامعه است. یکی از شاخه های این سیستم، دموکراسی نمایندگی امکان پذیر نیست مگر وجود نمایندگانی که قادر به بیان گرایشات مختلف و متنوع اجتماعی باشند. بنابراین برخورد و نقد بحثهای ارائه شده، در واقع، بحث و گفتگوی گرایشات اجتماعی است که در یک جامعه دموکراتیک و برای بقای جامعه دموکراتیک حق و ضروری هستند. بحث و گفتگو حق هر گرایش اجتماعی است و بقای

## اتهام و افتراء یا انتقاد؟

ن. ق.

همه می دانند که قدرتهای سیاسی استبدادی، علیه مخالفین خود به اتهام و افتراء مبادرت می کنند تا آنها را از مقابل خود بردارند. دهه های متداول است که روشنفکران و آزادیخواهان کشور مابا اتهاماتی نظیر فرنگی، جاسوس و عامل بیگانه، منحرف اخلاقی، مرتد، کافر، منافق، و ساکت یا به بند کشیده می شوند و حتی سر به نیست می گردند. این فجایع در دنیاگردانقدر تکرار گشته که دیگر عادی شده اند. ولی به راستی چرا و چگونه اتهام و افتراء را مقابل بحث علم می کنند؟ آیا بر این مقابله نابرابر متنه ناظر است؟ قدرتهای استبدادی، برای بقای خویش و حفظ منافع و امتیازاتشان، انعکاس مطالبات اجتماعی را. که از طرف روشنفکران و آزادیخواهان صورت می گیرد، نمی توانند تحمل کنند. آنها قادر به پاسخ به این مطالبات نیستند. بنابراین، باید بحث و بیان مطالبات را خاموش سازند. با چه روشی؟ آنها در مقابل بحث، از اتهام و افتراء بهره می گیرند. هدف اتهام و افتراء در مقابل یک بحث، عبارتست از دفاع از موضع یا منافعی که از طریق بحث و اقناع نمیتوان بر آنها صحه گذاشت. ناگزیر اتهام و افتراء، نه توضیح موضوعی در مقابل موضع مقابل، که تخریب چهره مقابل را دنبال می کند. در سیستم استبدادی، گرایشات متفاوت مجاز نیستند. پس از طریق اتهام و افتراء و از راه تخریب چهره غیر خودی، زمینه حذف فراهم می شود. ولی اتهام چیست که باید در این مقابله بکار گرفته شود؟ اتهام عبارتست از انتساب فعل یا ترک فعلی که مستوجب یک قضاؤت است. تهمت به انجام فعل یا ترک فعلی که از نظر یک جامعه بار منفی و طبعاً قضاؤتی منفی را در پی دارد، بجای بحث در مقابل بحث بکار گرفته می شوند. اتهام و افتراء، مقدمه و زمینه ساز یک قضاؤت است. تشخیص "ضد ارزش" و "ازش" تشخیص "بد" و "خوب" با معیارهایی تعریف می شوند که بسته به شرایط، اگر نه تمام جامعه، دست کم پایگاه قدرت سیاسی را توجیه کند. قدرت سیاسی باید با اتهام، برای ساکت و سر به نیست کردن مخالفین خود، توجیه مفعنوی و ایدئولوژیک اقداماتش را صورت دهد. پس چون قادر نیست بحث را با بحث پاسخ گوید، بحث را با اتهام و افتراء جواب می دهد.

"ازشی" و "ضد ارزشی" کردن بحث البته ساخته و پرداخته دستگاههای استبدادی نیست. این متد به منطق ارسطوی که مرحله ای از رشد بشریت را نشان می دهد برمی گردد. منطق ارسطوی بر یک سلسه حقیقت گونه ایجاد شده در ذهن بشر نظیر ریش سفیدان، اکثریت، افکار عمومی، و قرار

رفت از بحران اصلی بسته می شود. نزدیک چهار سال است که این بیماری پیش رفت بحث را مسدود کرده و اگر واقع بینانه نظر کنیم، در چهار سال پر جنب و جوش جامعه ما، تشکیلات ما هنوز در کلاف بحثی چهار سال پیش خود گرفتار است.

منطقی که به اتهام و افترا و به تخریب مخالف خود - حتی اگر عضو یک تشکیلات باشند - مباردت می کنند، از تلاش برای برخورد نظری مبنی بر کار و تحقیق با نظر مخالف خود باز می ماند و به مشتی معیارهای "ازشی" که شاید گوش هایی از حقیقت و یا حامل حقایقی باشند ولی به تنها یک با واقعیت دگرگون شونده همپا نیستند دل خوش می دارد. وقتی تب و تاب تخریب مخالف به سر آمد، این منطق اگر واقع بین باشد، خود را در خلاء بی دانشی درخواهد یافت.

تنها نقد علمی، غیر تخریبی و حقیقت جویانه، که البته کار و تلاش می خواهد، می تواند به رشد و تعالی اندیشه گرایشات بینجامد.

### بستن دهانها

از صفحه ۱۱

در حالی که اهمیت دارد حول جنبه های مختلف این موضوع بحث و تبادل نظر گسترده تری انجام پذیرد.

من تصور می کنم این حرکات با حرکات ساکنین مناطق معروف به "خارج از محدوده" در زمان شاه قابل مقایسه است. ناآرامیهای "خارج از محدوده" در سالهای ۵۵ و ۵۶ یکی از مهمترین کانونهای اولیه بروز حرکات اعتراضی علیه رژیم شاه بود.

تظاهرات اخیر گرچه شعارها و خواسته های متفاوتی دارد، اما بدین لحظه که یکی از مهمترین کانونهای اولیه حرکات مستمر توده ای علیه رژیم است، با آن حرکات می تواند در یک چارچوب قرار گیرد. این حرکات، بسته به واکنش حکومت، امکان دارد تا بانجا گسترش یابد که در پی هر تجمعی، یک تظاهرات علیه رژیم سر برآوردد. زمانی که رژیم سیاست دهن بند و زندان را می ستاید، در شرایطی که راه اعمال اراده مردم در تعیین سرنوشت خویش مسدود می شود، طبیعی است که جویبار حرکت مردم راه خود را در مسیر خیابانها بگشاید.

داده شده به مباحث من از نوع انتساب بی پایه و اساس است.

**ابهام و ناروشنی مباحث؟**  
من نمیتوانم انکار کنم که ناروشنی هایم در زمینه های مختلف میتواند علیرغم تلاش، در نوشته هایم منعکس شده باشند. ولی ابهام و ناروشنی این یا آن موضع یک امر است و انتساب چیزهایی که در مواضع من نیست امری دیگر.

**ارزیابی از یک موضع؟**  
شاید بگوئیم درست یا نادرست انتسابات مطالب نامبرده به مواضع من، ناشی از ارزیابی معینی از مواضع من است. آیا صاحب آن ارزیابی، مجاز نیست ارزیابی اش را ارائه کند؟ البته هر کسی مجاز است ارزیابی اش را اعلام کند. ولی هر ارزیابی قاعدها منطبق است بر عناصر و فاکتهایی که مورد بررسی و سنجش قرار گرفته اند. این عناصر و فاکتها اگر بی پایه باشند، خصلت خود را به ارزیابی منتقل می کنند. نمیتوان نلبخواهی و بنا به گمانه زنی و ارزیابی صادر کرد.

با توجه به ملاحظات بالا من نسبتهاي منعکس در (سیاست و تشکیلات، برای رفرم یا براندازی و انقلاب) را اتهامات و افتراءاتی تلقی می کنم که انکاس نحوه برخورد تمایل فرقه ای ایدئولوژیک با بحث های دیگران را به نمایش می گذارد. مکث بر فرق اتهام و افترا با انتقاد ضروری است. این بحث، حتی در شرایط کنونی، که با اوضاع سیاسی حساسی در داخل کشور و در منطقه روبروییم لازم است. تازمانی که سرچشمه انصراف از انتقاد و افتادن به دام اتهام و افترا را نشناشیم، نخواهیم توانست مسایل را طرح و در جهت حل آنها با هم بحث کیم. دو عنوان نامبرده در بالا به تنها یک عامل این ضرورت نیستند.

جمشید که دو عنوان نامبرده را امضاء کرده است می توانست یک برخورد استثنایی تلقی شود که حاصل شرایط ویژه ای باشد. ولی همین روشهای از سوی رفقاء دیگر، به زبانهای دیگری در صفحات "اتحاد کار"، تاکنون ارائه شده اند و بیشتر از آن در جلسات گفتوگوهای درونی، اتهامات و افتراءاتی نظیر آنچه در دو عنوان نامبرده آمده، بارها تکرار شده اند. تشکیلات ما با یک بیماری و بحران در ارائه بحث و نظر روبروست. ما داریم با بحرانی در بحران دست و پنجه نرم می کنیم. بر بحران نظری و سیاسی تشکیلات ما، که باید با ارائه نظر و بحث و نقد حل شود، بحران ارائه نظر، بحران روش بحث، بحران شیوه نقد افزوده می شود و بدین طریق، راه برون

اسلامی را در شرایط کنونی دنبال می کند". این ارزیابی است که حدود هفده ماه پیش، درباره سطح جنبش مردم ارائه داده ام. در مقابل این ارزیابی، دو نظر دیگر می توان ارائه داد: یا بگوئیم مبارزات مردم در آن شرایط سطح بالاتری دارند و مثلاً سرنگونی رژیم اسلامی را در دستور روز قرار داده اند و یا اینکه این مبارزات در حالت رکود هستند. اینها بحثهایی است که در مقابل آنچه این "جمله" مورد استناد حامل آنست، میتوان ارائه داد. آنچه سعی شده با اشاره به این "جمله" و با تحریف آنها استنتاج شود، موضوعاتی هستند که ربطی به ارزیابی سیاسی از شرایط - یعنی موضوع مورد بحث من - ندارد.

۲ - " راه حل هایی که رفق (ن. ق.) یافته و آن را ارائه می کند، عبارتند از . فاصله گرفتن از درک سنتی (که دولت را سلطگاه سلطه می دارد). " من هیچ کجا این ادعای نکرده ام. از سوی دیگر در مباحثی که مورد اشاره برای نسبتهاي نامبرده قرار گرفته اند اساساً به نقش و کارکرد طبقاتی دولت پرداخته ام.

اینگونه نسبتها (که برای احتراز از کسالت خوانتنده از اشاره به موارد دیگر خودداری می کنم) پیش از اینکه شامل حال من شوند به رفیق مصطفی مدنی، در صفحه "دیدگاهها"ی اتحاد کار، شماره ۸۳، اسفند ۷۹، تحت عنوان "عبور از جمهوری اسلامی یک ضرورت راهبردی دموکراتیک" داده شده بودند. در آنچا "نوعی همگرایی و همگونی فکری و نظری" او (یعنی مصطفی مدنی) با "اصلاح طلبان" نسبت داده می شود و از این گفته مصطفی که "مسئله، ولی، این است که اصلاحات بر دو پایه قابل جلو رفتن است. نخست و در درجه اول جنبش مردم و سپس نیروهایی در حکومت که به ضرورت توجه به خواست مردم دست یافته باشند"، نتیجه متضمن مقصود بیرون کشیده شده است که "این خود به معنای پذیرش قانون اساسی این نظام و به معنای عدم توزیع دموکراتیک قدرت خواهد بود".

بدیهی است که در اینجا قصد اظهار نظر نسبت به مواضع خود یا مصطفی را ندارم. توضیح مشخص نسبتهاي نادرست طرح شده به مواضع خود را نیز ضروری نمیدانم، که هر کس خود این توضیحات در مباحثت من می یابد. پرسش اما این است که نسبت این گونه مواضع به نوشته هایم را، علیرغم متن مباحث ارائه شده، چگونه میتوان توضیح داد؟

### بدفهمی؟

آری میتوان موضوعی را بد فهمید. ولی بین بدفهمیدن یک موضوع و انتساب بی پایه و اساس فرق است و هر کس میتواند فرق این دو را مشاهده کند. مطالب نسبت

با کمکهای مالی خود  
سازمان اتحاد فدائیان خلق  
را یاری رسانید.

## رضا اکرمی

## ”آزادی با دوام“ با ابزار غیردموکراتیک ناممکن است!

و از مسیر مجتمع صلاحیتدار بین المللی عبور نماید.

موقعیت پیچیده جهان امروز منشأ بیم و امیدهای بسیاریست. اگر با پایان گرفتن دوران جنگ سرد و فروکش کردن گرد و خاک پس از فروپاشی اتحاد شوروی و دیوار برلین، جهان می‌رفت تا با رشد گرایشات توین چپ، دموکراتیک، صلح طلبانه و حافظ محیط زیست و انساندوستانه، فرایدی روشن و امیدبخش تری را پیش روی بشریت قرن بیست و یک بگشاید، حواشی نظیر فرو ریختن برجهای نیویورک و فضای مبهم و ملتهب پس از آن، و کمی پیش تن دیدار آریل شارون از بیت المقدس و شعله و رساختن خشونتی بی سرانجام در منطقه خاورمیانه، نشان از متزلزل بودن و شکنندگی او ضعاف کنونی ماست. در حالیکه تا دیروز صحبت از ”نظم توین جهانی“ میرفت، امروز کم نیستند ناظرین امور سیاسی در جهان، که از بی نظمی توین نام میرند و امکان وقوع جنگ جهانی جدید.

شاید هیچکس تواند از آینده بحرانهای پیش روی تصویر روشی به دست دهد، اما از هم اکنون روشی است که راه حل‌های ارائه شده جهت حل معضلات جامعه بشری یکسان نیست. آقای ژرژ دبلیو بوش مایل است جهان را سیاه و یاسفید بیند و گویا خود وجه سفید آنرا نمایندگی میکند، آنچا که میگوید جنگ ما آغاز شده است و این جنگی است بین ما و تروریستها، در کنار ما قرار بگیرید و یا تروریست هستید.

اما بشریت متمدن، به این نگرش تک بعدی و خودمحورانه قطعاً نه خواهد گفت. جهان متمدن در قالب انکار عمومی و بعضی حکومتهایی که از چنین افکاری تأثیر میپذیرند، سازمانهای غیردولتی، احزاب و سازمانهای اجتماعی، سیاسی که برای دنیائی عادلانه تر، همبسته تر و دموکراتیک تر مبارزه میکنند، پیش از این بارها این قدرت دموکراتیک را به نمایش گذاشته اند. مقامات امریکائی علی‌رغم تمامی اعمال نفوذها، بارها شاهد انزواج خود در چنین مجامعتی بوده اند. این نیرو امروز و در مقابل تراژدی نیویورک، واشنگتن، کابل و جلال‌آباد، فلسطین و اسرائیل، میباشد. از این‌جا در این بارهای این قدرت دموکراتیک راه حل خود را داشته باشد. جنبش آزادیخواه و اصلاح طلب با محاکوم نمودن تروریسم و میلتاریسم باید راه حل‌های خود را ارائه کند و با تمامی توان برای تحقق آنها بکوشند. کفرانسیهای منطقه ای با شرکت تمامی طرفهای درگیر، اعم از دولتها، سازمانهای دولتی و نمائندگان میثاقهای بین المللی به ایتکار و با مداخله فعال سازمان ملل متحد و پایاندی تمامی اມضاء‌کنندگان میثاقهای بین المللی به اجرای مصوبات، پیرامون معضل تروریسم، رعایت حقوق بشر، حل مسئله افغانستان، حقوق فلسطینیان و به رسمیت شناختن حقوق اسرائیلیان در چارچوب قطعنامه های سازمان ملل، از جمله اقداماتی است که میتواند در کاهش بحران موجود نقش عده ایفا نماید.

بدون تردید صاحبان قدرت، حادثه آفرینان، ماجراجویان و بنیادگران افراطی، به سادگی به چنین نظم دموکراتیکی گردن نخواهند گذاشت. دامن زدن به جنبشی از ادیخواهانه و اصلاح طلبانه در اشکال مسالمت‌آمیز، مؤثرترین ابزار توده‌ها جهت تکمیل این خواسته است.

این روزها لاقل اطلاعات مربوط به نحوه شکل گیری، آموزش و تسلیح گروه القاعده و حمایت بیچرون و چرای سرویس‌های امنیتی امریکا از آنها، برکسی پوشیده نیست. طالبان نیز بر ۹۰٪ خاک افغانستان مسلط نبودند. هرگاه در چارچوب استراتژی منطقه ای امریکا و رژیمهای مرتجلی چون پاکستان، عربستان سعودی و امارات متحده عربی مورد پشتیبانی مالی - نظامی و سیاسی قرار نمیگرفتند. تغییر این سیاست، عدم مداخله در امور افغانستان و اگذاری حق انتخاب به مردم این کشور و قطع کمکهای پیش گفته به طالبان بدون شگ کم هزینه ترین راه، جهت حل این بحران و منزوی نمودن دامنه فعالیت ”القاعده“ در افغانستان خواهد بود.

در حالیکه انتظار میرفت به دنبال فاجعه نیویورک، مقامات امریکا به راه حلی واقعه بین المللی بیندیشند و بجای تکیه بر قدرت هژمونیک و یکجانبه خود بر جهان، مداخله فعالتر جامعه جهانی را طلب نمایند. اقدام یکجانبه آنها، با همراهی متحد طبیعی شان، ائکستان، در آغاز جنگی جدید در منطقه آسیای میانه، بدون نقش و حضور سازمان ملل متحد، بار دیگر این امید را در اذهان داشته باشد.

بمباران مردم بیدفاع، حتی به قصد دفاع از خود، به هیچوجه نمی تواند تامین کننده عدالت در حق قربانیان فاجعه یازده سپتامبر و اشنگن و نیویورک تلقی شود. اقدام تلافی جویانه بر مبنای پروژه ای که

مردم آن بر اثر گرسنگی، جنگ، سرکوب و خفغان با مرگ دست و پنجه نرم می کنند، تتها می تواند به جو بنیادگرایی، نفرت و خشونت در این منطقه حساس از جهان دامن بزند، بدون این که چشم انداز روشنی جهت حل سیاسی بحران، به طرق قابل قبول، برای مردم افغانستان و کشورهای همجوار آن به دنبال میگذرد.

بمباران مردم بیدفاع، حتی به قصد دفاع از خود، به هیچوجه نمی تواند تامین کننده عدالت در حق قربانیان فاجعه یازده سپتامبر و اشنگن و نیویورک تلقی شود. اقدام تلافی جویانه بر مبنای پروژه ای که

توسط برخی از کشورهای غربی به رهبری ایالات متحده در حال انجام است، می تواند به درهم ریزی و ابهام در صفواف مردم، بويژه در آمریکا و اروپا منجر گردد. با حجم سنگین تبلیغات در برخی از رسانه‌های همگانی، انتظار که شاهیدم، هر شهر وند عرب تبار و یا مسلمان، بالقوه یک تروریست معرفی می شود. نژادپرستی و خارجی ستیزی بیش از پیش توسعه می یابد. قوانین و شرایط پذیرش پناهندگی دشوارتر میگردد. آزادیهای مدنی مردم با تصویب قوانین محدودکننده تهدید میشود. محافظه کاران، ساز کهنه تقدم امنیت بر آزادی شهر وندان را پیش میکشند. جنبشی اجتماعی علیه فقر و بیعدالتی موقتاً کمنگ میشوند و برای سازمانهای غیردولتی بشردوست، وظیفه‌ای جز تأمین خدمات پشت جبهه باقی نمیماند.

بازتاب سیاسی و روانی شرایط جنگی بر کشورهای جهان سوم، بويژه منطقه خاورمیانه، آسیای مرکزی و شمال آفریقا، تضعیف جنبشی ای، دموکراتیک و لائیک، تقویت بنیادگرایی و شوونیسم و تحکیم پیش از پیش حکام مرجع و رژیمهای توپالیتر خواهد بود.

این همه در شرایطی صورت میگیرد که هرگاه ادعای مقامات امریکائی مبنی بر دست داشتن اسامه بن لادن و گروه القاعده در فاجعه ۱۱ سپتامبر صحت داشته باشد - موضوعی که اطلاعات مربوط به آن تا امروز از افکار عمومی جهان پنهان مانده است - بدون تردید هم پاسخگویی به چرایی این واقعه و هم کشف و ختنی نمودن عملیات جریان میشیند که بر خرد جمعی جهان متمدن، حق تعیین سرنوشت ملل در امور خود و در قالب اشکال دموکراتیک حل اختلافات جهان کنونی و کنونی آمریکا مربوط خواهد شد.

"جنگ تمدنها" در سال ۱۹۹۶ منتشر کرد، کوشید که به بحثهای خود ظرفی نسبی بدهد اما در این کار ناکام ماند در این دیدگاه، چارچوب اصلی: غرب در برابر بقیه جهان (یعنی بیان دیگری از تضاد دوران جنگ سرد) همچنان پابرجا مانده است، و این همان چیزیست که در بحثهای بعد از رویدادهای مهیب ۱۱ سپتامبر نیز، غالباً به صورت دغلبازانه و ضمنی، مطرح گردیده است. حمله اتحادی بر نامه ریزی شده دهشتگان و با انگیزه های بیمارگونه و کشtar وسیع مردم از جانب گروه کوچکی از مبارزه جویان با اذهان معیوب، به دلیلی بر اثبات تر هانتینگتون تبدیل شده است. چهره های سرشناس بین المللی، از "بی نظیر بوتو"، نخست وزیر اسبق پاکستان، تا "سیاپیو برلوسکنی"، نخست وزیر ایتالیا، به جای دیدن واقعیت این قضیه، یعنی بهره گیری از برخی ایده ها به وسیله دسته کوچکی از افراد متخصص برای مقاصد جنایتکارانه و جنون آمیز، به صدور فتوا درباره مشکلات اسلام پرداخته اند. "برلوسکنی"، با استفاده از نظریات هانتینگتون، به رجزخوانی پیرامون برتری غرب و این که "ما" موزارت و میکل آنژ داریم و آنها ندارند، مبادرت کرده است.

اما چرا اینها به موارد مشابه، مانند طرفداران آئین "شاخه داویدیان" (در آمریکا) یا پیروان کشیش "جیم جونز" در "گویان" و یا فرقه ژلپی "اوم شیزیکو"، نمیبرند، هر چند که اینها، در قیاس با "اسامه بن لادن" و پیروانش، از لحظه قدرت تخریبی، کمتر جالب توجه بوده اند، حتی مجله انگلیسی "اکونومیست"، که معمولاً اعتدال را رعایت میکند، در این باره نمیتواند از تعییم و یک کاسه کردن گسترده خودداری نماید. چنان که در شماره ۲۲-۲۸ سپتامبر خود، پس از تحسین بسیار ملاحظات "تند و فراگیر و تیزبینانه" هانتینگتون درباره اسلام، و با استناد به نوشه های وی، با طمأنیه ای تمام، مینویسد: "امروز، حدود یک میلیارد مسلمان جهان بترین بودن فرهنگشان را باور دارند و در همین حال پائین بودن قدرتشان مشغله دائمی ذهن آنهاست". آیا او مثلاً ۱۰۰ نفر اندوزیزیابی، ۲۰۰ نفر مراکشی، ۵۰۰ نفر مصری و یا ۵۰ نفر بوسنیابی را مورد نظرسنجی قرار داده است؟ حتی اگر فرض کنیم که او چنین کاری کرده است، این چگونه نمونه گیری است؟

مثالهای بیشماری از سرمهاله های روزنامه ها و مجلات معروف آمریکایی و اروپایی میتوان آورد که اینکونه عبارات گندگویانه و قیامت نمایانه را به کار میگیرند. مقصود از این نوشتارها نه سازندگی، بلکه دامن زدن به احساسات خشم آلود خواننده، به عنوان عضوی از "غرب" است و آنچه باید "غرب" بکند. سخنپردازیهای از نوع "چرچیلی"، از جانب جنگجویان خودگماشته، در جنگ

بخش بزرگی از بحث هانتینگتون، در این مقاله، متکی به مفهوم گنگ و مبهمنی که وی آن را "هویت تمدنی" مینامد و "برخورد میان هفت یا هشت تمدن اصلی" است که، از این میان نیز، توجه عمده نویسنده معطوف به اختلاف بین دولتی آنها، "اسلام" و "غرب" است. در این نگرش خصم انگارانه، هانتینگتون بیش از همه از مطلب منتشره در ۱۹۹۰ به وسیله شرق شناس قدیمی، "برنارد لوئیس"، ترجمه که عنوان همین مطلب نیز "ریشه های خشم و غصب مسلمانان"، گویای دیدگاه ایدئولوژیک نویسنده آن است. در هر دوی این مقالات، نویسنده ای از راه بکار میگیرد میگرند تا مقولات بسیار گسترده ای را که "غرب" و یا "اسلام" خوانده میشوند در نماهای فردی و شخصیتی معینی مجسم سازند، گویی که موضوعات پیچیده ای مانند هویت و فرهنگ را میتوان در شخصیتهای برخی فیلمهای کارتونی که دائماً در حال جنگ و جدال، خلاصه کرد... نه هانتینگتون و نه لوئیس، قطعاً وقت زیادی ندارند تا به بررسی تحریکات، تحولات و چندگانگی درونی هر کدام از تمدنها، و یا به این واقعیت که اختلاف عمده در غالب فرهنگهای مدرن به تعریف و تفسیر خود این فرهنگها مربوط میشود، پردازنند. همچنین این مسئله که در ادعاهای سختگویی به نام تمامیت یک دین و یا کلیت یک تمدن، ممکن است عوامگریبی بسیار و یا جهالت کامل نهفته باشد، اصلاً مورد توجه آنها قرار نمیگیرد. نه، از دیدگاه آنها، غرب، غرب است، و اسلام، اسلام.

از نظر هانتینگتون، مسئله عده پیشاروی سیاستگذاران غربی آنست که نسبت به این امر اطمینان حاصل کنند که غرب هر روز قویتر شده و بقیه، خصوصاً اسلام، را کنار میزند. اما مشکل بزرگتر، این فرض هانتینگتون است که دیدگاه وی، چنان که ظاهراً بر بالای شاخه ای نشسته و فارغ از هرگونه وابستگیهای معمولی و یا تعلقات پنهانی، سراسر جهان را نظاره میکند، تنها دیدگاه درست است، گویی که همگان در جستجوی همان پاسخهایی بوده اند که وی قبلاً بدانها دست یافته است. در واقع، هانتینگتون خود یک ایدئولوگ است که میخواهد از "تمدنها" و "هویتها"، چیزهایی بسازد که نیستند: یعنی مقولات بسته و مهر و سوم شده، و مبرا از هزاران گرایش و جریان و یا ضدجراینهایی که به تاریخ بشر تا به امروز جان بخشیده اند، گرایشها و جریاناتی که طی قرون و اعصار، این تاریخ را قادر ساخته اند که نه تنها جنگهای مذهبی و لشکرکشیهای امپراتوریها را محدودتر کند، بلکه، در عین حال، تاریخ مبادلات و مراودات، باروریهای مقابل و مشارکت باشد. این تاریخ کمتر مشهود، البته نادیده انگاشته میشود تا تصویر مخدوش و برداشت بسیار محدود و فشرده ای از مقوله جنگ، به عنوان واقعیت نشان داده شود. هانتینگتون در کتاب خود، که با همان عنوان

## جنگ جهالها

### ادوارد سعید

اشارة: در شماره گذشته "اتحاد کار"، نقدی را از "فرد هالیدی" درباره "جنگ تمدنها" خواندیم. آنچه در سطور زیر از نظرخان میگذرد، تخلصه ای از مقاله "ادوارد سعید" است که همان مسئله را از جوانب دیگری مورد تقدیر زیبایی قرار میدهد. ادوارد سعید، نویسنده و پژوهشگر فلسفه‌ای تبار آمریکایی، استاد ادبیات تطبیقی در دانشگاه "کلمبیا" است که تاکنون بیش از بیست کتاب در زمینه های فرهنگی، تاریخی، سیاسی و اوضاع بین المللی، و بیویژه مسائل خاورمیانه، نوشته است که آخرین آنها زیر عنوان "قدرت، سیاست و فرهنگ" منتشر شده است.

این مقاله از شماره بیست و دوم اکتبر ۲۰۰۱ مجله آمریکایی "نیشن" گرفته شده است.

چاپ مقاله "ساموئل هانتینگتون" با عنوان "جنگ تمدنها؟" در شماره تابستان ۱۹۹۳ مجله "امور خارجی"، توجه و اکنش شکفت آوری را برانگیخت. این مقاله میخواست تز تازه ای را درباره "مرحله نوینی" از سیاست جهانی بعد از پیان جنگ سرد، به آمریکائیان ارائه دهد و از این رو هم، بحث و استدللات "هانتینگتون" به صورت مقاعدکننده ای، گستردۀ جسورانه و حتی آینده نگر، به نظر میرسید. پیدا بود که وی، در نگارش این مقاله، گوشۀ چشمی هم به رقبای خود در محاذی تعیین سیاست خارجی، به نظریه پردازانی چون "فرانسیس فوکویاما" و اندیشه های "پیان تاریخ" او، و همچنین گروه زیاد دیگری از آنها که استقرار "جهانگرایی" (گلوبالیسم) و "قبله گرایی" (تریباليسم) و محو نقش و کارکرد دولت را جشن گرفته بودند، داشت. اما همه اینان، از نظر هانتینگتون، تنها جوانبی از این مرحله نوین را درک کرده بودند. و این او بود که میخواست "جنبه مهمتر، و در واقع، اساسی"، "سیاست جهانی در سالهای آینده" را اعلام کند. پس بدون آن که درنگی روا دارد، نوشته:

"فرضیه من اینست که منشاء بنیادی تضاد و اختلافات در جهان جدید، عمدتاً ایدئولوژیک و یا اقتصادی خواهد بود. تقسیم بندهای بزرگ در میان بشریت و منشاء غالباً اختلافات، فرهنگی خواهد بود. "دولت - ملتها" همچنان عاملان قدرتمندی در عرصه مسایل جهانی باقی خواهد بود، ولی تضادهای اصلی سیاست جهانی، در بین ملتها و در بین گروههای مختلف تمدنها بروز خواهد کرد. جنگ تمدنها بر صحنه سیاست جهانی مستولی خواهد گشت. خطوط اختلاف میان تمدنها، خطوط جبهه جنگهای آتی خواهد بود".

کشور علیه اعراب، مسلمانان و هنریها، ان چارچوب فکری همچنان بر جای خود باقیست. نلیل بیگری برای دوام این چارچوب فکری، حضور فزانینه مسلمانان در سراسر اروپا و ایالات متحده است. نگاهی به ترکیب جمعیت امروز فرانسه، ایتالیا، آلمان، اسپانیا، بریتانیا، آمریکا و حتی سوئد، به روشی نشان میدهد که اسلام، نه بیگر در حاشیه غرب بلکه در مرکز آن، حضور دارد. این مسئله، در ضمن، یادآور رویدادها و خاطرات جمعی فراوانی از ادوار گذشته است بطور خلاصه، حضور (مستقیم یا غیرمستقیم) اسلام در اروپا، از همان آغاز وجود داشته است، چنان که حتی "دانته"، دشمن بزرگ محمد، هم ناگزیر از پذیرش آن بوده و پیامبر را در قلب "جهنم" خود جای داده است.

گذشته از اینها، مسئله میراث خود ایمان توحیدی و یا، چنان که "لویی ماسینیون" به درستی نامیده، خود ایمان "ابراهیمی" هم وجود دارد. در ارتباط با یهودیت و مسیحیت، یکی وارث و متاثر از بیگری است. از دیدگاه مسلمانان هم، اسلام تکمیل کننده و خاتم نبوت است. هنوز هم تاریخ و یا استطوره زدایی مناسب و معتبری راجع به رقابت چند جانبی میان پیروان این سه آئین (که هیچکدام از آنها به هیچوجه یکدست و متحد نیستند) و یا پیروان حسودترین خدایان، به رشتۀ تحریر درنیامده است.

تجربۀ خونبار فلسطین در دورۀ معاصر، از نظر تقریب پیروان این ایمان، نمونه عرفی بارزی از آنچه را که، به صورت فاجعه باری، در نهایت بی انتبايی، حضور یهودیت در درون خود را نادیده میگیرند و به راحتی از جنگ صلیبی و جهاد سخن میگویند. این چنین گفتاری، به قول "اقبال احمد"، برای "مردان و زنانی که درست در وسط گذرگاه، در میان آبهای عمیق سنت و مدرنیته گیر کرده اند، بسیار اطمینان بخش" به نظر میرسد.

اما همه ما، اعم از غربی‌ها، مسلمانان و دیگران، در میان همان آبهای شنا میکنیم. و از آنجا که این آبهای بخشی از اقیانوس تاریخ را تشکیل میدهن، تلاش برای شکافتن و یا تقسیم بندی آنها با سدهای ساختگی بیهوده است. دوران حاضر، دوران سختی است، لکن به جای سرگردانی در جستجوی مفاهیم بسیار انتزاعی، که ممکن است رضایتی مقطوع فرام آورد ولی آگاهی چندانی نسبت به خویشتن و یا تحلیل دقیق و درستی از اوضاع به دست نمیدهد، بهتر آنست که برمبنای مقولاتی چون جوامع قدرتمند و جوامع فاقد قدرت، سیاست عرفی خرد در برابر جهالت، اصول جهانشمول عدالت و بیعادالتی، بیندیشیم.

تز "جنگ تمدنها"، چیزی شبیه بازی کامپیوتری "جنگ جهانها" است که شاید برای تقویت غرور شخصی تدافعی به کار آید، ولی هیچ درک نقادانه ای از وایستگی مقابله شکفت انگیز دوران ما ارائه نمیکند.

ترجمۀ بهنام

انست. این پدیده، دین را تحریف کرده، سنت را تخفیف و تنزل داده و فرایند سیاسی را به دلخواه خود می‌بیچاند". و به عنوان نمونه ای به هنگام از این تحریف و جابجایی، اقبال احمد ابتدا مفهوم متکثر و پیچیده "جهاد" را بررسی کرده و نشان میدهد که برداشت جاری از این کلمه، به معنی جنگ بی محابا علیه دشمنان مفروض، "مطابقتی با دین، جامعه، فرهنگ، تاریخ و یا سیاست اسلامی که، طی قرون، مسلمانان آن را زندگی و تجربه کرده اند. ندارد".

وی نتیجه گیری میکند که "نیات اصلی" اسلامگرایان جدید "قدرت است، نه روح و روان انسانها، بسیج مردم برای مقاصد سیاسی است و نه شریک شدن در رنجها و امیدها و یا بهبود وضع آنان. آنچه آنها را میکنند چیزی جز یک طرح سیاسی محدود و مقطوعی نیست". اما آنچه که مشکلات را دشوارتر میسازد اینست که اینگونه تحریفات و تعصبات، در زمینه آئینهای "يهودی" و "مسیحی" هم بروز میکند.

"جوزف کنراد"، بسیار عمیقتر از آنچه خواندنگاش در پایان سده نوزدهم میتوانستند تصور کنند، به این نکته پی برد که تمایزات بین لندن متفدن و "اعماق تاریکیها" در موقعیتهای استثنائی و افراطی، در طرفه‌العینی زایل میشوند، و اوج تمدن اروپایی میتواند در لحظه ای به ژرفهای وحشیانه ترین اعمال و اقدامات فروگلند بدون آن که آمادگی قابلی و یا دوره ای انتقالی، لازم آید. همو بود که در کتاب "مأمور مخفی" (۱۹۰۷)، گرایش زیاد تروریسم را به تحرید و انتزاع مانند "علوم محض" (و اگر بخواهیم نمونه های دیگری بیاوریم، "اسلام" یا "غرب") و همچنین احاطه اخلاقی نهائی تروریست را نشان داد.

در میان تمدنیهایی که ظاهرًا در حال جنگ با یکی‌گردن، پیوندهای نزدیکتری از آنچه که غالباً ماهما مایلیم تصویرش را بکنیم، وجود دارد. هم "فروید" و هم "نیچه" نشان داده اند که چگونه رفت و آمد و تبادل بر فراز مرزهای محفوظ و حتی کنترل شده از طرف مأموران مرافت، غالباً با سهولت شگفت انگیزی جریان داشته است. لکن مسئله آنچاست که اینگونه اندیشه های سیال، آکنده از ابهام و تردید نسبت به مفاهیمی که ما بدانها چسبیده ایم، به زحمت میتوانند راهبردهای مناسب و عملی برای موقعیتهايی مثل وضعیت کنونی که با آن مواجهیم، در اختیارمان قرار دهند. پس چه بهتر که به همان گفتار و نظمامات جنگی (جنگ صلیبی، خیر علیه شر، آزادی علیه وحشت، روسی اوریم که از تضاد مورد ادعای هانتینگتون بین سخنرانیها و موضوعگیریهای رسمی در آمریکا نیز از همان منبع بهره میگرفتند. هرچند که بعد این گفتار جنگی، تا اندازه ای تغییر شده، اما با توجه به جریان مستقر سخن پردازیها و اقداماتی که به نفرت دامن میزنند، و همچنین گزارش‌های مربوط به عملیات مأموران امنیتی و پلیس در سراسر

غرب، و خصوصاً امریکا، علیه کسانی که از میکنند، رواج می‌یابد بدون آن که کمترین توجهی به تاریخ متتنوع و پیچیده بشود، تاریخی که این قبیل تقلیل‌گراییها را منع و از سرزمینی به سرزمین دیگر نشست میکند و مرزهایی را که تصور میشود همه مارا به اردوگاههای مسلح متخاصل تقسیم کرده است، درمی‌نوردد.

آری، مشکل عده با عنایین و برجسبهای نامناسبی چون اسلام و غرب اینست: آنها به جای آن که ذهن را که میکوشد درکی از واقعیت آشفته موجود پیدا کند، یاری رساند، آن را مغشوش و گمراه میکنند، واقعیتی که نمیشود آن را به همین سادگی در جعبه های جدگانه ای تقسیم و بسته بندی کرد

چگونه تروریستها تمامی دقایق فنی لازم برای حملۀ مرکب‌بار خود در ۱۱ سپتامبر را فراگرفتند؟ کجا میتوان خط فاصلی بین تکنولوژی "عربی" و "اسلام"، که طبق کفته "برلوسکنی" نمیتواند حزبی از "مدرنیته" باشد، کشید؟ در جایی، مثلاً احساسات بدوف و داشش و فن پیشرفتۀ چنان در هم می‌آمیزد که نه فقط مرزهای مفروض میان "غرب" و "اسلام" را فرو میریزد بلکه مرزهای بین زدشته و حال، ما و آنها را نیز به هم میزنند، گذشته از این که خود مفاهیم هویت و ملیت هم، موضوع بحث و مجادلات بی پایان است. بدین ترتیب، تصمیمات یکجانبه برای خط کشی روی شنهای روان، برای آغاز جنگهای صلیبی، مقابله بین خیر ما و شر آنها، ریشه‌کن کردن تروریسم و، طبق عبارات نهیلیستی "پل ولقو ویتنز" (معاون وزیر دفاع آمریکا)، برای پایان دادن به حیات برخی ملت‌ها، هیچ کمکی برای رؤیت آن تقسیم بندیهای مفروض نمیکند، اما در عوض، نشان میدهد که صدور بیانیه‌های جنگ طلبانه، به منظور بسیج احساسات جمعی، چقدر آسانتر است تا اندیشیدن، بررسی و چاره جویی در مورد آنچه که به واقع با آن سر و کار داریم و درک این که زندگی تعداد بیشماری از انسانها، چه از "ما" و چه از "آنها"، به هم‌دیگر بسته است.

"اقبال احمد"، نویسنده فقید پاکستانی، طی سه مقاله قابل توجهی که در هفته نامۀ معتبر این کشور "داون" (فجر) در ماههای ژانویه تا مارس ۱۹۹۹، خطاب به خواندنگان مسلمان، نوشت، آنچه را که وی ریشه‌های گرایش راست مذهبی نامیده، مورد تجزیه تحمل قرارداد. وی مثله کردن اسلام از جانب مطلق‌گرایان و مستبدین متعصب را، که مشغولیت دائمی شان برای کنترل رفتار شخصی افراد، "نظم اسلامی را تا حد یک قانون جزا تقلیل داده و آن را از ملاحظات انسانی، جمال شناسی، مکافحة فکری و تقوای روحانی اش عاری می‌سازد"، شدیداً به باد انتقاد گرفت. این کار به منزله "مطلق کردن یک جنبه از دین، و آنهم خارج از متن و زمینه اصلی اش، و نایدیده گرفتن سایر جوانب

## راه حل تازه آمریکا برای مسئله فلسطین یا شگردی در جهت آرام سازی موقع

ماجد الکبائی\*

پیرامون جزئیات بیشتر این نقشه، "الوف بن" در روزنامه هارتس، ۲۰۰۱/۱۰/۱۱، چنین توضیح میدهد: "بن نقشه در هماهنگی کامل آمریکا و متحدین عرب از خاورمیانه از جمله عربستان، مصر و اردن جیده و از اسرائیل پنهان نگه داشته شد. دستگاه ریاست جمهوری آمریکا خواستار اعلام جزئیات نشد بلکه به همین اکتفا کرد که روی ضرورت عمل در چارچوب طرح "میشل" تاکید شود که مبتنی بود بر این سرگرفتن فواید مذاکرات سیاسی، متوقف کردن درگیریهای خشونت‌آمیز و بیویژه انجام اقدامات و اتخاذ تصمیماتی که حاکی از ابراز حسن نیت از سوی دو طرف باشد. مانند متوقف کردن پروسۀ گسترش روابط های نظامی در مناطق اشغالی".

"الوف بن" مدعی است که اگر حوادث سپتمبر بوقوع نمی‌بیوست، آمریکاییها زیر فشار اعراب ممکن بود فقط تا جایی پیش بروند که شناخت دهند از مواضع شارون حمایت نمی‌کنند و فلسطین‌ها را به بوته فراموشی نسپرده‌اند و مثلاً از طریق "کولن پاول" در جمیع عمومی سازمان ملل در اوایل سپتامبر اعلام کنند که، در پایان تولی مذاکرات افق مربوط به تولد دولت فلسطین پدیدار خواهد شد.

"الوف بن" مدعی است که بندهای مربوط به مسئله فلسطین در سخنرانی پاول، قرار بود به شرح زیر باشد:

- فراخواندن طرفین به حل دائم مذاکرات خود بر مبنای به رسمیت شناختن دو دولت برای دو ملت
- بیت المقدس به عنوان پایتخت مشترک دولتهای اسرائیل و فلسطین بحساب اید، (بدون وارد شدن به جزئیات مربوط به چگونگی تقسیم اراضی و موضوع امکن و مناطق مقدس)

- به رسمیت شناختن خصوصیت ملی برای هر دو ملت: اسرائیل به عنوان دولت مردم فلسطین. (این بند از طرح دولت اسرائیل، بیویژه از این نظر که حق بازگشت پناهندگان و آوارگان فلسطینی را به داخل خط سبز؛ یعنی مناطق اشغالی ۱۹۴۸ نفی نمی‌کند، برای دو لیل سیاست بسیار مهم است).

- به رسمیت شناختن مبانی دو مصوبه مهم ۲۴۲ و ۳۳۸ سازمان ملل و قرارداد "اسلو" به عنوان کارپایه هرگونه صلح و مبارکه جنگ میان اعراب و اسرائیل - تعهد آمریکا به حمایت از امنیت و موجودیت دولت اسرائیل

- فراخوان جهت اجرای طرح "میشل": همین گزارشگر میگوید که برخی دیپلماتهای آمریکایی به همتایان اسرائیلی خود متذکر شده اند که "چه سی اسرائیل از سطح سطر خطایه پاول خستند بنشاشد".

در همین مورد، "الوف بن" از فشاری که عربستان و مصر به جرج بوش و پاول جهت تغییر روش و اظهار حسن نیت نسبت به فلسطین‌ها وارد کرده اند یاد می‌کند و اینکه در پاسخ به چنین فشارها و درخواستهایی بود که متن خطایه وزیر خارجه آمریکا رقم خورد.

"بن گرفت" در نشریه "معاريف"، ۲۰۰۱/۱۰/۱۲، مدعی است که اسرائیل به شکل روزافروندی ذخیره استراتژیک بزرگ و پراهمیت خود یعنی روابط ممتاز با آمریکا را از دست میدهد. "از ماه اوت تاکنون دوست بزرگ ما آمریکا، در حال رایزنی مخفی اما استراتژیک با عربستان سعودی پیرامون پروسۀ صلح در خاورمیانه است. آمریکایها سوریه و اردن را در جریان مباحثات خود قرار داده اند در حالیکه اسرائیل مطلقاً در تاریکی قرار داده شده است".

تداوی جنبش فلسطین، خشم توصیف‌نامه‌پذیر افکار عمومی کشورهای عرب و مسلمان از سکوت در برابر جنایات اسرائیل و نیز فشارهایی که دولتهای عرب متخد آمریکا بخاطر اتش زیر خاکستر نفرت مردم کشورهایشان بقیه در صفحه ۱۹

اروپایی (آلمان، انگلیس و فرانسه، بیویژه در غیاب آمریکا) می‌باشد و بالاخره از همه مهمتر، اینبار انگیزه تحرك تازه آمریکا در این عرصه از داخل آمریکا و از آتشی نشأت گرفته است که اسلامخواشی‌های دولقه را در خود سوزاند. این انجارها بار دیگر مسئله فلسطین را در سطح اولویتهای سیاست بین المللی قرار داد. درچین اوضاعی، مشی کوئی دولت اسرائیل به عنوان مایه شر و مانع تحقق منافع استراتژیک آمریکا در تحکیم هرچه بیشتر سلطه خود بر منطقه، قلمداد می‌شود و بار دیگر مشخص شد که آمریکا قادر نیست این پرونده پراهمیت را، که روی همه جنبه های زندگی اقتصادی و سیاسی آن تاثیرگذار است، مختومه قلمداد کند.

روشن است که ضربه ای که اسرائیل و بیویژه نخست وزیر آن، شارون، در اثر واقعه بزرگ بین المللی "ایجاد جهله ضد تروریسم به رهبری آمریکا" دریافت خواهد کرد، منحصر به کار گذاشته شدن از شرکت مخصوص در جبهه علیه میاره با تروریسم، نیست - همانند وضعی که در جریان بیرون راندن عراق از کویت برای اسرائیل پیش آمد - بلکه این ضربه همانا، منظور داشتن عرفات و "حکومت خود گردان فلسطین" به عنوان ایزار ضروری در جنگ علیه "تروریسم" برای آمریکا و همپیمانان وی می‌باشد.

برای شارون خیلی در دنیاک است که، درست وقتی او فریاد میزند عرفات همان "بن لادن ویژه ماست" و سخت در پی یافتن فرست مناسبی است تا در پرتو حادثه دلخراش آمریکا، به زعم خود موضوع فلسطین را ریشه‌کن و رهبران این جنبش و در اس آنان عرفات را تار و مار کند، با این امر غافلگیر کننده مواجه است که، فشارهای بین المللی برای مراتع حقوق فلسطین‌ها و تن دادن به یزدیرش موجودیت آنان، بیش از پیش بر وی و دولتش وارد می‌شود. او با این حقیقت روبروست که جهان یکارچه در برابر شرایط جدید "بوش خود را نسبت به این اقدام صلح برای همایت از امنیت مردم فلسطین و سلفش همواره در مقابل طرح مربوط به ایجاد نیروی بین المللی حافظ صلح برای همایت از امنیت مردم فلسطین یا حتی نیروی ناظر بین المللی جهت نظرات بر اقدامات ارتش اسرائیل در مناطق اشغالی ایستاده و در عمل رفتار وحشیانه و خشونتیار حکومت و ارتش اشغالگر را مورد حمایت و تأیید خود قرار داده است. با اینهمه تحت فشار مقابله دریافت می‌کرد. از همین رو مانند پدیرفت اما یکبار هم شناس دیدار مشترک را نصیب عرفات نکرد. آمریکا در این مدت فقط به توصیه‌هایی از قبیل خودداری از واکنش انتقامی در موادی که هر یک از طرفین ضربات یا ضربه غافلگیر کننده ای از طرف سفارت ویزیر آمریکا به خاورمیانه خبری نبود و طرفین در صحنه نبند به حال خود رها شنند.

دراین مدت جرج بوش در موارد متعددی آریل شارون، نخست وزیر اسرائیل را در کاخ سفید به حضور پدیرفت اما یکبار هم شناس دیدار مشترک را نصیب عرفات نکرد. آمریکا در این مدت فقط به توصیه‌هایی از قبیل خودداری از واکنش انتقامی در موادی که هر یک از طرفین ضربات یا ضربه غافلگیر کننده ای از طرف سفارت ویزیر آمریکا به خاورمیانه خبری نبود و مانند اشغال مجدد مناطقی که اسرائیل در مدت جرج بوش در خارج کرد. از همین رو مانند سلفش همواره در مقابل طرح مربوط به ایجاد نیروی بین المللی حافظ صلح برای همایت از امنیت مردم فلسطین یا حتی نیروی ناظر بین المللی جهت نظرات بر اقدامات ارتش اسرائیل در مناطق اشغالی ایستاده و در عمل رفتار وحشیانه و خشونتیار حکومت و ارتش اشغالگر را مورد حمایت و تأیید خود قرار داده است. با اینهمه تحت فشار افکار بین المللی در موادی می‌کند که اسرائیل به اشغال مجدد مناطقی که اسرائیل در موارد متعددی نیز که اسرائیل در شرایط جدید می‌کند، بستنده کرد. از همین رو مانند شد: "امریکا ما را تنها گذاشت و به اعراب فروخت".

"سیمون شیفر، و ناحوم بزنا"، طی مقاله مشترک خود، در روزنامه "دیدیغوت احریونوت" [تاریخ، ۲۰۰۱/۱۰/۷]، فاش کردن که حکومت اسرائیل و شارون با شنیدن موضع وزیر خارجه آلمان، مبنی بر خود رونام سورویه از لیست کشورهای حامی تروریسم و عرفات، بن لادن نیست و آنچه بر سر مردم آمریکا آمد، با آنچه در اسرائیل می‌گذرد یکی نیست. چهان از او میخواهد که دم فروندید و بهای کردار خود را بیردازد.

وقتی زیر فشار شرایط جدید "بوش خود را نسبت به برقراری دولت فلسطین متعهد" اعلام کرد، شارون مدعی است و مثلاً، با گسترش دامنه ترورها علیه شخصیت‌های فلسطینی و بیویژه به کارگرفتن سلاحها و تجهیزات آمریکایی (هليکوتورهای آپاچی) در این ترورها، مخالفت نموده است. و اسرائیل را به عدم استفاده (مفترض) از ترور علیه فلسطینی‌ها فراخوانده است و بالآخره این روزها دولت آمریکا چنین و این‌مود می‌کند که آرام ارام می‌خواهد بطور جدی در این پرونده درگیر شود.

باید توجه داشت که به دلایل گوناگون، کارگزاران آمریکا تمايل به دخالت مستقیم در مناقشات اعراب و اسرائیل نداشتند و بر این باور بودند که در این مسیر موقفيتی حاصل نخواهد شد. آنها تجربه ناکامی بوش (پدر) و نیز کلینیتون را پیش چشم دارند و این سیاست را پیش گرفته اند که طرفین (فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها) را به حال خود رها کنند که هرچه می‌خواهند از یکدیگر قربانی بگیرند.

اما منطقه خاورمیانه برخلاف هر کجا دیگر، عرصه ای نیست که آمریکا بسادگی بتواند منابعش را بلعد و گریبان خود را از شر مشکلات آن خلاص کند. آنچه در این منطقه می‌گذرد مستقیماً بر روند سیاسی و اقتصادی چهان تأثیر می‌گذارد. بنابراین دیر یا زود آمریکا مجبور به دخالت مجدد در پرونده ای است که گشوده مانده است. دلایل زیادی برای این موضوع وجود دارد. از جمله، باید از فشارهایی یاد کرد که افکار عمومی اعراب به حکومتهای خود وارد می‌کنند و بازتاب آن توسعه حکومتهای نظیر مصر و عربستان به امریکا منقل از تشکیل دولت فلسطین، و این نقشه پنهان از چشم اسرائیل تدارک دیده شده بود.

در میان طوفان مهیب ناشی از انفجار اسلامخواشی‌های نیویورک و ساختمان پتتاگون، و غرش مرگبار غول جنگ بر ویرانه افغانستان، مقامات آمریکائی بار دیگر، خود را در رو با پرونده کهنه منازعه اعراب و اسرائیل یافتند. پرونده بغرنجی که تا چندی پیش رئیس جمهور آمریکا تلاش داشت آنرا نادیده بگیرد و خود را از دور نگهدارد.

بوش این بار به صراحت بیشتری نسبت به اسلحه خود، مدعی شد که آمریکا مدت‌هاست حق فلسطینی‌ها را در برخوداری از یک دولت مستقل مورد تأیید قرار میدهد و برای تحقیق این حق طرحهایی در چنته دارد که به این روزی آنرا مطرح خواهد نمود.

حقیقت آن است که جرج بوش (یسر) از ابتدای ورودش به کاخ سفید اعلام کرد که علاقه‌ای به درگیر شدن در مسئله خاورمیانه ندارد و ترجیح میدهد که طرفهای درگیر، خود خط سیر جریان و سرنشسته امور را در دست داشته باشند و او تها در صورتی که فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها مترک کنند، با این امر غافلگیر کننده مواجه است که در جریان بیرون راندن عراق از کویت برای همایانه خواهد شد. هم به این دلیل بود که درگیر از سفرهای متعدد وزیر خارجه و فرستاده ویزیر آمریکا به خاورمیانه خبری نبود و طرفین در صحنه نبند به حال خود رها شنند.

دراین مدت جرج بوش در موارد متعددی آریل شارون، نخست وزیر اسرائیل را در کاخ سفید به حضور پدیرفت اما یکبار هم شناس دیدار مشترک را نصیب عرفات نکرد. آمریکا در این مدت فقط به توصیه‌هایی از قبیل خودداری از واکنش انتقامی در موادی که هر یک از طرفین ضربات یا ضربه غافلگیر کننده ای از طرف سفارت ویزیر آمریکا به خاورمیانه خبری نبود به ایجاد نیروی بین المللی حافظ صلح برای همایت از امنیت مردم فلسطین یا حتی نیروی ناظر بین المللی جهت نظرات بر اقدامات ارتش اسرائیل در مناطق اشغالی ایستاده و در عمل رفتار وحشیانه و خشونتیار حکومت و ارتش اشغالگر را مورد حمایت و تأیید خود قرار داده است. با اینهمه تحت فشار افکار بین المللی در موادی می‌کند که اسرائیل به اشغال مجدد مناطقی که اسرائیل در مدت جرج بوش در خارج کرد. از همین رو مانند شد: "amerika ما را تنها گذاشت و به اعراب فروخت".

"سیمون شیفر، و ناحوم بزنا"، طی مقاله مشترک خود، در روزنامه "دیدیغوت احریونوت" [تاریخ، ۲۰۰۱/۱۰/۷]، فاش کردن که حکومت اسرائیل و شارون با شنیدن موضع وزیر خارجه آلمان، مبنی بر خود رونام سورویه از لیست کشورهای حامی تروریسم و نیز هنگامی که دست دوستی و مودت به طرف فلسطینیها داراز کردند. آنها نوشتند: "وقتی وزیر امور خارجه آلمان در باره سرگیری شدند، آنها نوشتند: "وقتی وزیر امور خارجه آمریکا را مهیا نمودند و بر این ترورها، مخالفت نموده است. و اسرائیل را به عدم استفاده (مفترض) از ترور علیه فلسطینی‌ها فراخوانده است و بالآخره این روزها دولت آمریکا چنین و این‌مود می‌کند که آرام ارام می‌خواهد بطور جدی در این پرونده درگیر شود.

باید توجه داشت که به دلایل گوناگون، کارگزاران آمریکا تمايل به دخالت مستقیم در مناقشات اعراب و اسرائیل نداشتند و بر این باور بودند که در این مسیر موقفيتی حاصل نخواهد شد. آنها تجربه ناکامی بوش (پدر) و نیز کلینیتون را پیش چشم دارند و این سیاست را پیش گرفته اند که طرفین (فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها) را به حال خود رها کنند که هرچه می‌خواهند از یکدیگر قربانی بگیرند.

اما منطقه خاورمیانه برخلاف هر کجا دیگر، عرصه ای نیست که آمریکا بسادگی بتواند منابعش را بلعد و گریبان خود را از شر مشکلات آن خلاص کند. آنچه در این منطقه می‌گذرد مستقیماً بر روند سیاسی و اقتصادی چهان تأثیر می‌گذارد. بنابراین دیر یا زود آمریکا مجبور به دخالت مجدد در پرونده ای است که گشوده مانده است. دلایل زیادی برای این موضوع وجود دارد. از جمله، باید از فشارهایی یاد کرد که افکار عمومی اعراب به حکومتهای خود وارد می‌کنند و بازتاب آن توسعه حکومتهای نظیر مصر و عربستان به امریکا منقل از تشکیل دولت فلسطین، و این نقشه پنهان از چشم اسرائیل تدارک دیده شده بود.

گیرد و سازمانهای چپ، دموکراتیک و ترقیخواه با احساس مسئولیت تمام، به یاری آنها بستابند.

این مطلب مرا بر آن داشت که اخبار و گزارشی از اوضاع بد پناهندگی در استرالیا برای آگاهی ایرانیان، در هر جای جهان که هستند، تهیه کنم.

اخبار مربوط به پناهندگی در استرالیا س علیه پناهندگان ایرانی، از زمانی که روابط رژیم مذهبی حاکم بر ایران و دولت لیبرال استرالیا برای غارت منابع ایران حسنه شده است را به جرأت میتوان به تجسمی از زندانهای ایران نزدیک دانست. در این رابطه به چند خبر اشاره میکنم:

پناهندگان در کمپهای پناهندگی (زندان) اجازه ملاقات همیگر و ارتباط با اتفاقهای دیگر را ندارند. لوازم اولیه بهداشتی ندارند، در موقع بیماری کسی به داد آنها نمیرسد.

- یک کودک شش ساله ایرانی بخاطر زندگی سخت خود و خانواده اش - که حکم دیپورت دارند - و جو حاکم بر بازداشتگاه روانی شده و پزشکان اعلام کرده اند که این کودک نباید به بازداشتگاه برگردانده شود (فعلاً یک خانواده ایرانی از این کودک نگهداری میکنند).

- در کمپ کرتین چهل ایرانی، همراه پناهجویان دیگر کشورها اعتراض غذا کردند. در همین کمپ عده ای به عنوان اعتراض به پناهندگی دولت استرالیا و شرایط پناهندگی پذیری آن، دهان خود را دوخته اند!

- در ماه گذشته، در یک مرحله ۲۳ نفر از یکی از بازداشتگاههای سیدنی، با کندن کانالی از درون یک اتاق و وصل آن به فاضلاب فرار کردند. بیکاری و فشار بر کودکان و زنان و ضرب و شتم پناهجویان هر روز اوج بیشتری پیدا میکند. پناهندگانی را که حکم دیپورت دارند اول بوسیله دارو بیهوش میکنند و بعد مبادرت به دیپورت آنها مینمایند.

اینها قسمتهای کوچکی از اخبار تلخ پناهندگی میباشد که هر روز از رادیو و تلویزیون استرالیا پخش میشود. در طول همین مدت حرکتهای پراکنده ای نیز از طرف جامعه ایرانی مقیم استرالیا صورت گرفته است. نوشتن مقالاتی در روزنامه های محلی، اخبار رادیوهای محلی فارسی زبان و طرح نظرخواهی از هموطنان مقیم سیدنی، حرکات اعتراضی بدون پشتونه از طرف جامعه ایرانی، و در نشريات سیاسی هم گاهی به این معضل اشاره شده است از جمله نشریه کانون زندانیان سیاسی که همه بیانگر نگرانی عميق جامعه ایرانی نسبت به این معضل هموطنان خود میباشد. در همین رابطه، کانون (ره آورد) و (تشکل مستقل زنان) طی نشستی به این نتیجه رسیدند که برای جلوگیری از پراکنده کاری و ایجاد حرکتی متوجه که هم بتواند جامعه ایرانیان مقیم سیدنی را حول این مسئله گردآوری کند و در نتیجه با حرکات

ناصر زرافشان اهمیت سیاسی و اجتماعی فعالیتهای اجتماعی و فرهنگی را از جهات کوناگون مورد بررسی قرار داد. وی گفت: "زنان و بیمارزه در راه احراق حقوق آنها در مجموع مبارزات آزادیخواهانه عصر حاضر، در شکلهای جدید بعد از جنگ، جایگاه و اهمیت ویژه دارد و غفلت از این مسئله، برای هیچ جنبش اجتماعی ممکن نیست: این مسئله در سطح ملی نیز ظهرور داشته و افزایش قدرت اجتماعی زنان طی چند سال گذشته کاملاً محسوس است. وی با اشاره به آمار بیش از پنجاه درصد قبولی زنان در آزمونهای ورودی دانشگاهها گفت: این آمار نشان دهنده نقش و حضور روزافزون زنان در حال حاضر و چشم انداز آینده است.

ناصر زرافشان تصویح کرد: من ارزش و اهمیت تلاشهای مهرانگیز کار به عنوان پرچمدار و نقش هوشمندانه او در نقش اجتماعی این زنان را ستایش میکنم. او در پایان، با تأکید بر این که مقصود از این نشست، تجلیل است نه تحلیل، گفت: برای مهرانگیز کار، احمد محمود و تمامی آنان که با قلم درد را آشکار میکنند و همه آنان که در راه آزادی انسان و در راه بازپس‌گیری گوهر و شأن انسانی مبارزه میکنند، آرزوی سلامت و طول عمر دارم.

در ادامه، نسترن موسوی در فرصتی پانزده دقیقه ای که به وی اختصاص داده شده بود، وی با تکیه بر نقش مهرانگیز کار در احیای حقوق به زبان ساده در جنبش اجتماعی زنان، گفت: "اشتباه است اگر فکر کنیم زنان قربانیان خاموش ستم جنسی اند. چرا که مقاومتشان شکلهای گوناگونی دارد و اگر این مقاومت وجود نداشت، همه میراث ادبی ما انسابته از حیله و مکر و زخم زبان و زنان نبود. این واکنشها همه بنوغی از مقاومت بوده برای بقا و حفظ شرایط زندگی".

نسترن موسوی تأکید کرد: "گفتن و نوشتن، کشف جدید زنان دوره امروز است و فعالیتهای قلمی خانم کار از زمرة همین تلاشهاست". وی گفت: "اگر بپنیریم که هر چقدر بیشتر، مسایل مربوط به حقوق زنان انتشار پیدا کند، امکان پیگرفتن جنبش‌های اجتماعی زنان قوت میگیرد".

## نامه های رسیده

- رفیق بهروز از استرالیا نامه ای برای نشریه ارسال کرده است که خلاصه ای از آن در زیر از نظرتان میگرد: "در هر گوشة جهان میتوان آثار جنایتهای رژیم اسلامی را علیه مردم ایران مشاهده کرد". در صفحات ۲۵ و ۲۶ اتحاد کار شماره ۸۸ دو نامه با عنوان "کسی به فکر ما نیست" و تحلیلی بر این دو نامه را خواندم. در آخرین پاراگراف این تحلیل نوشته شده "بجایت این وضعیت جدید به جدیت مورد بررسی قرار

## غرق کشتی حامل پناهندگان و مرگ ۳۷۰ تن

غرق شدن کشتی حامل پناهندگان در آبهای اندونزی در ۳۷۰ کشته بجا گذاشت. این کشتی با ۴۲۱ سرنشین شامل پناهجویان ایرانی، عراقی، الجزايري، افغانی و پاکستانی، روز پنجم شنبه ۱۸ اکتبر جزیره جاوه را به سوی استرالیا ترک کرد. مقامات استرالیایی که در جریان این مهاجرت دسته جمعی قرار گرفتند به بهانه غیرقانونی بودن، از رود این کشتی به سواحل خود جلوگیری کرده و کشتی را وادار به بازگشت به سوی جاوه نمودند. به گفته محدود کسانی که از این فاجعه جان به در برده اند، کشتی در راه بازگشت دچار سانجه شده و به سرعت غرق میشود. سازمان بین المللی مهاجرت - که مقر آن در ژنو قرار دارد - اعلام کرده است که از مجموع سرنشینان این کشتی تنها ۴۴ نفر به شکلی معجزه آسا نجات یافته اند و بقیه آنان، یعنی ۳۷۰ نفر جان سپرده اند.

ناگفته نماند که مبارزه با مهاجرین غیرقانونی موضوع محوری مبارزات انتخاباتی ژون هوارد را هم تشکیل میدهد که قرار است در دهم نوامبر جاری برگزار شود. وریز مهاجرین در این کشور میگوید: "نیاید مهاجرین غیرقانونی تشویق شوند تا با کشتی به سمت استرالیا بیایند".

به گفته یکی از بازماندگان این فاجعه، این کشتی که ظرفیت ۱۵۰ نفر را داشته حدود ۴۰۰ نفر را با خود حمل میکرده است. و وقتی از او میپرسند که چگونه حاضر شدید بر چنین کشتی ای سوار شوید، میگوید "کسی که قرار بود ما را رد کند، حاضر نبود پول ما را برگرداند و ما هم پولی برای برگشت نداشتیم".

## بزرگداشت "احمد محمود و "مهرانگیز کار" در تهران

به گزارش خبرنگار ایسنا، مجلس بزرگداشتی برای دو نویسنده معاصر و زنده ایرانی، احمد محمود و مهرانگیز کار، با حضور نویسنده‌گان و پیشکسوتان عرصه ادبیات برگزار شد.

دکتر جواد مجابی در سخنان خود در ابتدای جلسه گفت: "اگرچه قانون بهتر از بی قانونی است، اما اعتبار آن به حقوق انسانی ای است که در آن مدرج است مهرانگیز کار یکی از این افراد است که همراه خود قانون و حقوق انسانی را به همراه دارد". مجابی تصویح کرد: هنوز در ایران، صدای نویسنده‌پایا و پویاست. در ادامه، ضمن دعوت از شیرین عبادی، شهلا لاهیجی، نسترن موسوی و ناصر زرافشان برای ایراد سخنرانی، پیام مهرانگیز کار توسط شیرین عبادی، برای حضار خوانده شد.

در مقابل حکومت، حرکت یکپارچه ۱۰ هزار تن از کارگران اصفهان و اعتضاد بیش از چهار هزار تن از کارگران کرمان، نوشان ازشد مبارزات کارگران و درک لزوم وحدت بین حرکت‌های کارگری دارد. تنها راه مقابله با اقدامات دولت، اتحاد هر چه بیشتر کارگران در تشکیلات مستقل خود و پشتیبانی از حرکت‌های اعتراضی یکپارچه می‌باشد.

ما ضمن پشتیبانی از خواستهای کارگران و ضمن محکوم کردن دخالت مامورین انتظامی در اجتماعات مسالمت آمیز کارگران، خواهان آزادی تمام کارگران زندانی هستیم.

کوشش‌های کارگران در گسترش اتحاد بین خود و شکل گیری سازمانهای مستقل کارگری، مبارره کارگران برای رسیدن به خواستهای خود را نه تنها ابعاد بیشتری می‌بخشد، بلکه تاثیر خود را بر جنبش سیاسی جامعه نیز خواهد گذاشت.

کوشش برای تشکیل سازمانهای مستقل کارگری باید محور مبارزات کنونی کارگری باشد.

هیئت اجرائی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران ۲۰۰۱ مهر ۱۳۸۰ - ۱۱ آکتبر ۱۹

## اطلاعیه

### اعتراضات کارگری ادامه دارد!

در ماه گذشته اعتراضات و اعتضادات کارگری گسترش یافته و ابعاد جدیدی به خود گرفته است.

تظاهرات اعتراضی بیش از ده هزار کارگر صنایع نساجی اصفهان، که پس از راهپیمائی در خیابانهای شهر، با تجمع در مقابل استانداری نسبت به تصویب بند "د" قانون حمایت از صنایع نساجی که به تازگی در مجلس به تصویب رسید است، اعتراض کردند. در این تظاهرات کارگران خواستار پرداخت مستمزدهای عموقه و مزایای کارگران با دخالت شدند. تظاهرات آرام کارگران با پرداخت مامورین پلیس و پرتاب گاز اشک آور به خشونت کشیده شد و کارگران دست به مقابله زده و علیه مجلس و استاندار و وزارت صنایع شعار دادند. در این درگیری بخشی از کارگران مجرح شده و تعدادی نیز دستگیر شدند. اعتراض کارگران به مصوبه مجلس تنها محدود به اصفهان نمی‌شود و در شهر های دیگر نیز کارگران صنایع نساجی به اشکال گوناگون نسبت به این مصوبه اعتراض کرده اند.

در تاریخ ۱۲ مهرماه، کارگران کارخانه نساجی بافتاز اصفهان در اعتراض به عدم پرداخت مستمزدها در مقابل اداره کار دست به تظاهرات زدند. همزمان با این تظاهرات بیش از دوهزار تن از کارگران معدن طرزه ذغال سنگ البرز شرقی شاهروд در اعتراض به نابسامانی در پرداخت حقوق، پائین بودن مستمزدها، سوء مدیریت و عدم پرداخت حقوق بازنشستگان در هشت ماه اخیر دست به اعتضاد زدند.

همچنین بنابر اخبار رسیده بیش از چهار هزار نفر از کارگران معدن ذغال سنگ کرمان نیز از روز ۱۸ مهرماه در اعتراض به عدم دریافت مستمزدها دست به اعتضاد زدند. انجمن صنفی کارگران پیمانکاران پتروشیمی تبریز با ارسال نامه‌ای، نسبت به برخی مشکلات قانون کار و عدم دستیابی کارگران به حقوق قانونی خود اعتراض کردند. کارگران بازنشسته کارخانه چیت سازی به شهر در اعتراض به عدم پرداخت حقوق بازنشستگی خود به مدت ۱۸ ماه، در محوطه کارخانه تحصن کردند.

برنامه‌های دولت در قالب "برنامه تعديل اقتصادی" حاصلی جز افزاییش بحران اقتصادی نداشته است. ادامه بحران اقتصادی نیز جز افزاییش بیکاری، فقر و فلاکت زحمتکشان از یکسو و ثروت اندوزی بخش کوچکی از جامعه از سوی دیگر، نتیجه دیگری خواهد داشت. تصویب قوانینی چون قانون حمایت از صنایع نساجی که عمدتاً در جهت کمک به سرمایه داران و دامن زدن به اخراج های وسیع است، جهت حرکت مجلس ششم، که ظاهراً به مجلس "اصلاحات" نیز معروف است، را نشان می‌دهد. این اقدامات به همراه تصمیم دولت بر اجرای برنامه سوم توسعه اقتصادی یقیناً بر بحران اقتصادی کنونی می‌افزاید و با دامن زدن به نارضایتی وسیع کارگران و زحمتکشان، دولت را با واکنشهای انها روبرو خواهد کرد. دولت نشان داده که در استفاده از نیروی انتظامی برای سرکوب خشونت آمیز اعتراضات کارگری مشکلی ندارد.

اعتراضی و حرکات مشابه، این جامعه بتواند دولت استرالیا را تحت تأثیر قرار داده و وادر به عقب‌نشینی نماید، فراخوانی عمومی اعلام نمود. در این گردهمایی تقریباً همه نیروهای چپ و طیف گسترده‌ای (از نظر فکری) از ایرانیان شرکت کردند ولی متأسفانه بجز نمایندگان (تشکل مستقل زنان) کسی کاندیدای شرکت در کمیته برای پیشبرد این مهم نشد و بدین ترتیب کمیته‌ای هم شکل نگرفت.

- آقای احمد خسروی از اردوگاه پناهندگان در عراق، درخواست کرده اید نشریه "اتحاد کار" برایتان ارسال شود. به اطلاع میرسانیم که نشریات مادر کتابخانه اردوگاه و شهری که اقامته دارد موجود است، میتوانید از آن استفاده کنید. اگر بدانجا دسترسی ندارید، حتماً ما را در جریان بگذارید تا نسبت به ارسال مستقیم نشریه اقدام شود. موفق باشید.

- دوست گرامی د. سجادی، از ترکیه، آدرس شما قبلاً هم دریافت شده بود و نسبت به ارسال نشریه اقدام شده است. امیدواریم مشکل عدم دریافت که به آن اشاره کرده اید تاکنون حل شده باشد.  
برایتان آرزوی تدرستی و موفقیت داریم.

## راه حل تازه...

از صفحه ۱۷ به آمریکا وارد میکردند، مواردی است که امریکائیان به مثابه پیامهای روشن از این گوشة جهان دریافت کرده اند. ظاهراً آمریکا میخواست با خطابیه سیاسی پاول به این پیامها پاسخ دهد و منتظر شود که این کشور خود را ملزم به حمایت از برقراری دولت فلسطین و مبانی صلح اصولی میداند - مسئله ای که تازه نیست و بارها تکرار شده - و اینکه فرستاده جدیدی را به خاورمیانه ارسال خواهد کرد.

"بن گزفت" در ادامه مینویسد: "آمریکاییها ما را عادت داده بودند که اول همه چیزشان را با ما در میان میگذاشتند و بعد با سایر دنیا (عرب). حال وضع بکلی غیری کرده است. عملیات تخریب دوقلوها تنها عاملی بود که نقاب از مضمون نقشه آمریکا برداشت. این بود که عقل از سر شارون پریید و حالا اسرائیل باید توانش را پس بدهد".

اینک این سوال در برابر ما، وهمه جهان قرار دارد که، آیا دستگاه بوس و دولت آمریکا در ادعای خود مبنی بر تلاش در جهت حل منازعه فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها بشکل ویژه و بطور کلی منازعه اعراب و اسرائیل جدی هستند. پاسخ بطور قطعی و از همه بیشتر درگرو و تداوم فشار از بالا، یعنی توسط کشورهای عرب و سایر کشورهای جهان و نیز در ادامه بی وقفه مقاومت فلسطینی‌ها در برابر اشغالگری صهیونیستی نهفته است.

ترجمه حماد شبیانی

\* ماجد کیالی، مفسر سیاسی فلسطینی مقیم دمشق، نقل از نشریه اینترنتی "الجريدة"، ۲۱ آکتبر ۲۰۰۱

## اطلاعیه جنگ علیه مردم افغانستان محکوم است!

همانگونه که انتظار می‌رفت، پس از چند هفته اعزام نیرو به منطقه خاورمیانه و اقیانوس هند و آسیای مرکزی، روز یکشنبه ۷ اکتبر ۲۰۰۱، نیروی هوائی ارتش امریکا و انگلستان با بمباران مناطقی در شهرهای کابل، جلال آباد و فندهار عملیات نظامی بر علیه افغانستان را آغاز کردند.

ارتش امریکا اعلام کرده است که مراکز نظامی را هدف قرارداده و در روز های اینده این حملات ادامه خواهد یافت. اما این نکته روشن است که در بمباران شهر های افغانستان، بیشتر مردم بیگناه قربانی این حملات خواهد شد تا نظمیان.

دولت امریکا علیرغم مخالفت بسیاری از سازمان های مترقب و انساندوست و بسیاری از کشورها و بویژه هشدارهای سازمان ملل از فاعله انسانی او ارگان افغانی در صورت آغاز جنگ، به تنهائی تصمیم به جنگ گرفت. این درحالی است که بسیاری از کشور های جهان خواستار آن بودند که هر نوع دخالت خارجی در امور افغانستان زیر نظر سازمان ملل صورت گیرد.

تغییر حکومت ارتجاعی افغانستان تنها باید به دست مردم این کشور صورت گیرد. شکل گیری یک حکومت دست نشانده امریکا در افغانستان جز زمینه سازی یک جنگ داخلی دیگر و رشد تروریسم، نتیجه دیگری خواهد داشت.

ما بار دیگر با محکوم کردن اقدامات تروریستی در امریکا، از تمامی آزادیخواهان جهان می خواهیم تا با هر گونه عملیات نظامی در هر گوشه جهان و بویژه جنگ در افغانستان، به بهانه یافتن مجرمین این واقعه و مبارزه با تروریسم مخالفت کنند.

هیئت اجرائی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران ۲۰۰۱ مهر ۱۳۸۰ - ۸ آکتبر ۱۶

شماره ۹۱ آبان ۱۳۸۰  
نومبر ۲۰۰۱  
**ETEHADE KAR**  
NOVEMBER 2001  
**VOL 8. NO. 91**

بها معادل :  
۳ مارک آلمان  
۱۰ فرانک فرانسه

نامه های خود را به آدرس های زیر از یکی از کشورهای خارج برای ما پست کنید :

### تماس با روابط عمومی

سازمان :  
آدرس پستی (جدید) :

**ETEHAD**  
B. P. N°. 351  
75625 PARIS CEDEX 13  
FRANCE

شماره فاکس ۰۹-۲۴۴۱۳۱۰۲۱۷  
شماره تلفن (۳۳) ۶۰۸۶۰۱۳۵۶

آدرس پستی الکترونیکی  
**postchi@noos.fr**

آدرس سهای سازمان در اروپا:  
آدرس آلمان : (جدید)

POSTFACH 290339  
50525 KOLN  
GERMANY

آدرس نروژ :  
POST BOKS 6505  
RODELO KKA  
0501 OSLO 5  
NORWAY

آدرس آمریکا و کانادا :

E. F. K. I.  
P.O. BOX 41054  
2529 SHAUGHNESSY  
STREET  
PORT COQUITLAN, B.C.  
V 3 C 5 G 0  
CANADA

آدرس صفحه سازمان در انترنت  
**www.etehadefedaiyan.org**

## علیه تروریسم - علیه جنگ، برای صلح و آزادی

عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر در دوشهر امریکا، تحولات مهمی را در سطح جهان و منطقه آسیای مرکزی و خاورمیانه بدنیال داشته و دامنه این تحولات یقیناً به ایران که در مرکز این منطقه قرار دارد کشیده خواهد شد. بسیار اهمیت دارد که حوادث و تحولات جاری با دقت و هوشیاری بسیار دنبال شود.

۱- دولت امریکا بالا فاصله پس از این عملیات تروریستی، اعلام کرد که یک جنگ طولانی را بر علیه تروریسم پیش خواهد برد.

- پاسخ گیری به احساسات جریحه دارشده مردم امریکا  
- پاسخ گیری از شرائط مساعد جهانی ناشی از این واقعه برای گسترش حوزه نفوذ خود در جهان و حفظ سرکردگی امریکا . به دنبال فربوایش اردوگاه سابق سوسیالیستی و ازین رفتن چهان دو قطبی ، امریکا به دنبال آن است که با انتکاء به قدرت بی رقبه نظامی خود سرکردگی مطلق خود بر جهان را تثبیت کند. جنگ های منطقه ای بهترین امکان را به امریکا می دهد تا با برپایگاه و استقرار پیروی نظمی، حضور مستقیم خود را در مناطق سوق الحیشی چهان گسترش دهد. جنگ عراق فرست خوبی به امریکا داد تا اعزام نیرو به خلیج فارس، ضمن بدست اوردن پایگاه در خاک عربستان، حضور دائمی خود در خلیج فارس را تثبیت کند. اکنون اعلام جنگ به کشور های حامی آن، این فرست را به امریکا می دهد تا به این بهانه، جنگ های منطقه ای برپا کرده و سلطه نظامی خود را تقویت کند.

به دنبال همین سیاست است که برای اولین اقدام، افغانستان را مورد حمله قرار داده است. کشوری که دوست جندانی در جهان ندارد و حکومت فرون وسطایی طالبان و حمایت ازها از گروه تروریستی القاعده و بن لادن، امکان توجه تهاجم نظامی را به راحی فراهم می کند. امریکا همچنین اعلام کرده است که خود را محق در تجاوز نظامی به هر کشوری، که خود آن را حامی تروریسم بشناسد، دانسته و منتظر اجازه و یا تائیدیه مجتمع بین المللی و سازمان ملل نخواهد شد.

هدف مقدم امریکا تصفیه حساب با حکومت طالبان و استغفار یک دولت تحت نفوذ خود در افغانستان است. هم‌مان برقراری روابط چهانی خود تا کشور های تازه مستقل شده ایامی مرکزی و اختتماً به دست اوردن پایگاه و یا برقراری روابط نظامی با آنها هدف دیگر امریکا می باشد. در دنبال این جنگ چنانچه شرائط تغییر نکند، امریکا سیاست حضور خود در منطقه را تداوم خواهد داد و در عرصه داخلی خود نیز به بهانه میازده با تروریسم خواهند کویست اما از اراده ها مدنی را محدود کنند. البته باید توجه داشت که جنبش صلح طالبان در این کشور ها، مخالفت خود با این جنگ را نشان داده و با گذشت زمان این جنیش گسترش خواهد یافت.

۲- افغانستان ضعیف ترین کشور منطقه آسیای مرکزی است. این کشور پس از پیش از بیست سال جنگ، یکی از قفقاز ترین و عقب مانده ترین کشور های جهان است. حکومت فرون وسطایی طالبان نه تنها در چند سال گذشته قدسی در راه حل مشکلات مردم افغان برداشته، بلکه با مستقر کردن یک حکومت اسلامی متجر و اعلام یک جنگ مذهبی برعلیه مردم خود، برخایی ها و عقب ماندگی این کشور افزوده است. اعلام جنگ امریکا، بزرگترین کشور سرمایه داری جهان به این کشور قوی، ترازوی فرن حاضر است. مردم افغانستان که بیش از بیست سال متمادی برادر جنگ اوواره و خانه بدوش بوده اند، اکنون از وحشت موشك های امریکا، مددتا به سمت کشور های همچوار اوواره شده اند. سرما، گرسنگی و بیماری درانتشار میلیون ها افغانی است که قربانیان مستقیم بین جنگ هستند.

تروریسم از سوی بشریت رد شده است و پاسخ آن جنگ نیست. جنگ همچون ترور یک اقدام غیر انسانی است. هیچ دلیلی این جنگ را توجیه نمی کند. این مردم افغانستان هستند که باید تکلیف طالبان و حکومت اینده خود را روشن کنند. حکومت طالبان با پیشیگانی امریکا و کشور های زیرنفوذ وی جون باکستان و عربستان سعودی به قدرت رسیده و در قدرت مانده است. مردم افغانستان برای سرنگونی طالبان نیاز به بمب ندارند، کافی است که مداخله و حمایت قدرت های خارجی از وحشت موشك های افغانی میگیرند.

۳- حکومت ایران از ابتدای این ماجرا سیاست بی طرفی را دنبال کرد. عامل اصلی این سیاست قبل از هرجیز ترس از حمله امریکا بود. حکومت اسلامی ایران از ترور برای سرگلوب مردم و بپیش حذف فزیکی مخالفین خود، بر داخل و خارج از ایران، به شکل وسیع بهره برده و می برد. از همان ابتدای استقرار جمهوری اسلامی، حمایت های میستقیم حکومت از عملیات تروریستی در خاورمیانه بر کسی پوشیده نیست. عملیات تروریستی که به کشته و مجروح شدن اتباع کشور های اروپائی و امریکا منجر شده است. پرونده اتفاقات تروریستی حکومت اسلامی ایران بسیار قطور است و از آن جمله پرونده دادگاه میکونوس و پرونده های شکایت از عملیات تروریست حزب الله لبنان در دادگاه های امریکا که مستقیماً ایران را مشووف و پیشیگان این اقدامات می شناسند. همین پرونده از قطور است که باعث وحشت سردمداران رژیم ایران شده و جناح خامنه ای را واداشت تا موقعاً هدایت واکنش سیاسی نسبت به این واقعه را به دولت خاتمی سپارد.

جناح خامنه ای استفاده از موقعیت به دست امده میکوشد تا خواهد شد، فعال خواهد شد و بازیودن دست این جناح در سیاست خارجی به کسب قدرت است. حکومت ایران از جناح خامنه ای دو جناح نیز خواهد انجامید. جناح خاتمی خواهد کوشید تا با فعال شدن در عرصه سیاست خارجی و به بهانه برقراری رابطه با امریکا و گفتگوی میکند. این جناح خامنه ای نیاز به سیاست خارجی ضد امریکائی - اسرائیلی دارد تا نفوذ خود را در کشور های اسلامی را بینهای کند. از سوی دیگر جناح خامنه ای دفاع، زست انسان دوستانه گرفته و با محکوم کردن هنگ به امریکا حمله کند. اگر چه این در ابتدای این جنگ و بیماران خاک افغانستان توسط امریکا، جناح خامنه ای فرست مناسی بافت تا به بهانه این جنگ و بیماران مردم بی دفاع، زست انسان دوستانه گرفته و با محکوم کردن هنگ به امریکا حمله کند. اگر چه این حملات به غلظت و شدت گذشته نیست، ولی تا کی این سیاست را بتواند دنبال کند، سوالی است که تنها چگونگی سیر تحولات در روزهای آینده پاسخ خواهد داد. در هر حال سیاست عاقبت طلبی، به ارزوی رهبران اسلامی ایران در جهه ای از سر امریکائی - اسرائیلی "خواهد انجامید. از سوی دیگر ادامه جنگ و طولانی شدن آن به جناح خامنه ای فرست خواهد داد تا تکیه بر احساسات ضد جنگ مردم ایران و جهان، مجدد تبلیغات ضد امریکائی - اسرائیلی خود را باشد گذشته از سر گیرد.

۴- شرائط کنونی در منطقه این امکان را بدست داده تا میتواند قراردادن و طبعاً برای قربانیان آنها فرست مطابقی است تا مبارزه خود علیه تروریسم در سطح جهان طرح شود. در چنین شرائطی تروریستها در موقعیت نامناسب قراردادن و طبعاً برای قربانیان آنها فرست مطابقی است تا مبارزه خود علیه تروریسم را گسترش دهن. مردم ایران در طول بیست سال گذشته، خود گرفتار یک رژیم تروریست و جنایتکار بوده و سال ها است که با تروریسم دولتی مبارزه می کنند. مبارزه با تروریسم حکومتی در ایران در چنین موقعیتی باید گسترش یابد.

در عین حال باید دقت داشت که مداخله امریکا در امور داخلی ایران به بهانه مبارزه با تروریسم، جنگ یا محاصره اقتصادی، نه تنها به نفع مردم نیست، بلکه نشونست را در ایران دامن خواهد زد و به تقویت حکومت ارتجاعی خواهد انجامید. از این رو با تمام قدرت باید با مداخله امریکا در امور ایران مخالفت کرد.

جنش از ای خواهانه مردم ایران در شرائط کنونی باید با گسترش مبارزه خود علیه رژیم و افساده وسیع تروریسم دولتی جمهوری اسلامی، با سیاست های هژمونی طلبی امریکا خط و مزد کشیده و با مخالفت گسترش خود با جنگ در افغانستان و همراهی با مردم این کشور، هرگونه مداخله در امور داخلی دیگر کشورها و منجمله ایران را از سوی قدرت های جهانی محکوم کند.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران  
۱۳۸۰ - ۳۳ - ۲۰۰۱